

تحلیل گذار مسئله اجتماعی تا آسیب اجتماعی در دوران اسطوره‌ای

ایران باستان به روایت شاهنامه

سیدمحمد الحسینی^۱

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

حسین ابوالحسن تنهایی^۲

گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
رضا علی محسنی

گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۸، شماره یک: ۴۴۱-۳۹۹

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

پذیرش ۱۴۰۰/۶/۱۵

دریافت ۱۳۹۸/۱۱/۲

چکیده

بنیادی‌ترین هدف نگارنده تبیین جامعه‌شناختی مسائل اجتماعی در تاریخ ایران به روایت شاهنامه و شناخت درک تفسیری انسان در موقعیت دیالکتیکی خود و جامعه و شیوه خلق موقعیت‌های جدید است، اینکه چالش‌های زندگی در جامعه چگونه به فرصتی برای پویایی رشد یا آسیب اجتماعی تبدیل می‌شود. برای یافتن پاسخ و مطالعه زندگی گروهی و رفتار بشری رویکردی واقع‌گرایانه یا به قول بلومر «فروود به زمین» بکار بستیم چون دستیابی به معنا و تفسیر ذهنی جامعه اسطوره‌ای موردنظر فردوسی در شاهنامه از مفهوم آسیب و مسئله اجتماعی به این روش امکان‌پذیر است، بدین ترتیب پس از بررسی متن شاهنامه و شرح‌هایی که در این زمینه موجود است بر اساس تکنیک‌های کدبندی اقدام به این کار و مقوله‌بندی مفاهیم نمودیم، بر اساس کدبندی‌ها دریافتیم که در روایت فردوسی از شاهنامه همواره به فرایند دیالکتیکی انسان در حل چالش‌های زندگی توجه شده و همین مسئله سبب شکل‌گیری جوامع گردیده است و ساختارهایی که از درون خود موجب نابرابری و تضاد شده‌اند، در شاهنامه زمان، خرد، دین، ایدئولوژی و تعاملات اجتماعی در برخورد با مسائل بسیار تأثیرگذار است و هرگاه مجموعه عوامل موجب تسهیل گفتمان و مطالبه‌گری در جامعه بوده مسائل اجتماعی تبدیل به رهیافتی برای رسیدن به جامعه پویا و در غیر این صورت موجب تعارض، شکست و آسیب‌های اجتماعی گردیده است این تقابل در حوزه ستانده‌ها یا طبقه فرودست با طبقه فرادست در شاهنامه به‌وضوح قابل درک است.

واژگان کلیدی: مسئله اجتماعی، آسیب اجتماعی، مواجهه با آسیب، تاریخ اسطوره‌ای، شاهنامه

^۱ پست الکترونیکی نویسنده رابط smalhosseini@iauctb.ac.ir

^۲ پست الکترونیکی نویسنده مسئول h.a.tanhaei@iauctb.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

در شاهنامه به پدیده‌های اجتماعی مختلف سخن گفته شده است. حوادث این اثر حماسی به‌واقع در بستری از واقعیات در جریان است. جامعه‌شناسان از دیرباز به تجزیه و تحلیل پدیده‌های اجتماعی پرداخته‌اند یکی از موضوعات موردعلاقه جامعه‌شناسان شناخت مسائل اجتماعی است، اینکه چگونه به وجود می‌آیند، آیا به حال جامعه مفیدند یا نه؟ چگونه حل می‌شوند و ... کار اصلی جامعه‌شناسی این است که جوامع را در برهه معینی از تاریخشان بر حسب ساختارهای مشخص و فرایندهایی که خصلت آن‌ها را در آن لحظه شکل می‌دهند بررسی کند (کیویستو، ۱۳۸۸: ۲۳). از نظر مید، فرایند تکامل اجتماعی مستلزم برقراری رابطه‌ای دوطرفه بیت افراد و محیطشان است، بنابراین بهره‌گیری فزاینده بشر از هوش فکورانه و علم این امکان را برای بشر فراهم می‌آورد که کنترل بیشتری بر کل این فرایند اعمال نمایند (Blumer: 2004). بنابراین از آنجا که فرهنگ فقط در بستر اجتماعی به وجود می‌آید و جامعه بدون فرهنگ بی‌معناست، تحلیل جامعه‌شناختی مسائل اجتماعی در بستر جامعه باستان ایران و از لابه‌لای یکی از شاهکارهای روایت تاریخ ایران ضروری می‌نماید. اگرچه داستان‌های شاهنامه اغلب به صورت افسانه و اسطوره بیان شده است، اما مبنای آن بر ساخت فرهنگی هویت انسان و جامعه ایرانی و آداب و رسوم سرزمین کهن ایران است که به طرز حیرت‌آوری با مدل‌های نظری عصر جدید در عرصه علوم اجتماعی جدید سازگار است (بذرافکن و روحانی، ۱۳۸۹: ۵۱-۵۰). از آنجا که هر نسلی گذشته را به شیوه‌ای متفاوت درک می‌کند، ما نیز چاره‌ای جز بررسی گذشته از دیدگاه حال نداریم. به اعتقاد گروهی از پژوهشگران، نسل امروز نیازی به بازگشت به اندیشه‌های متفکران گذشته و بازخوانی آنها ندارد، زیرا در بهترین صورت، این افکار تنها اهمیت تاریخی دارند و در مقابل مسائل امروزی، بسیار فراتر از افکار گذشتگان و متفاوت از آنها می‌باشد. در پاسخ به این گروه باید گفت که اندیشه‌ورزی امروزی، غالباً آرای پیشینیان را به طور ناقص و یا با عبارت‌ها و مفهومی‌های جدید بازتولید می‌نماید، بنابراین کمترین سود بررسی و بازخوانی اندیشه‌های پیشینیان، پیشگیری از دوباره‌کاری است و اگر این کار از دیدگاه‌های متفاوت، انجام گیرد، بر فهم هرروزه و درک ما از جامعه اثرگذار است، بنا بر شرح مید، بلومر

تأکید می‌کند که نگرش‌ها و معانی برخاسته از واقعیت اجتماعی، یا درخواست‌های اجتماعی^۱، به صورت سازمان من اجتماعی، در برابر من قرار گرفته، و من در برابر، کوشش می‌کند تا نقش‌ها، نگرش‌ها و درخواست‌های من اجتماعی را با کمکی از بخش خاطر، فهم‌پذیر و قابل‌پیش‌بینی کند. خاطره کمک می‌کند تا فرد با فهمی که از نظم جامعه^۲ از پیش در ذهن دارد، بتواند پاسخ و عواقب اجتماعی انجام هر کنشی را از قبل پیش‌بینی کند. بنابراین در این فرایند دیالکتیکی، نقشه اجتماعی هر کنشی، پیش از اجرا، در هنگام اجرا و پس از اجرای کنش یا نقش اجتماعی، در منظر کنشگر روشن و هویداست (تنهایی، ۱۳۹۱: ۵۳۴). چنین کنشی برخاسته از فرایندی تفسیری است که کنشگر با رویکردی دیالکتیکی موفق به برسازگی کنش می‌شود. کنشی تازه در زمان حال، حتی اگر این کنش صدها بار هم پیش از این رخ داده باشد، اما در این زمان خاص، این کنشگر خاص، با تحلیل دیالکتیکی در خود خویشتن، آن را بازتولید و دوباره اجرا می‌کند، آن را با یک برسازگی تازه دوباره اجرا می‌کند. این کنش حتی اگر به ظاهر هم تکرار گذشته باشد، اما با این حال باز هم برساخته‌ای تازه از دیالکتیک انسان و جامعه است که بر تفسیر انسان از موقعیت تازه تکیه دارد و هر زمان و لحظه‌ای دیگر ممکن است دوباره اتفاق بیفتد و واقعیت اجتماعی را بازتولید کند اما هر زمانی با تفسیری تازه از موقعیت و در دیالکتیکی تازه از انسان و جامعه (تنهایی، ۱۳۹۱: ۵۳۵).

شاید هیچ اثری به شگرفی شاهنامه فردوسی بازتاب‌دهنده آمال و آرزوهای انسان ایرانی در مسیر پرفراز و فرود تاریخ و هستی نباشد. برگر و لوکمن (۱۹۶۶) از واقعیت‌های اجتماعی به‌عنوان واقعیتی سرسخت سخن می‌گویند که واقعیت اینجایی و اکنونی زندگی کنشگران را در زمانی تاریخی و فرایندی گام‌به‌گام نشان می‌دهد (برگر و لوکمن، ۱۳۷۵: ۱۰۹). بر این بنیان در این رساله تلاش می‌گردد تا با پیوند میان پندارهای اسطوره‌ای و آرایه‌های حماسی مندرج در شاهنامه، تجلی و به سطح آمدن استمرارگونه برخی رسوبات هویتی شاهنامه را در اکنونیت نگرش ایرانیان به عرصه اجتماعی با محور قراردادن عنصر مسائل اجتماعی در شاهنامه، مورد پردازش و خوانشی نو قرار گیرد. بنیادی‌ترین هدف نگارنده تبیین جامعه‌شناختی مسائل اجتماعی در تاریخ ایران در بستر روایت شاهنامه است، شناخت درک تفسیری انسان در موقعیت

1 Social expectations

2 Social order

دیالکتیکی خود و جامعه و شیوه خلق موقعیت‌های جدید در این فرایند، گرچه در پژوهش‌های کیفی سؤالات و محورها در فرایندی پیش‌رونده و در خلال پژوهش شکل می‌گیرد اما در مطالعات مقدماتی سؤالات ذیل به‌عنوان اهداف جزئی پذیرفته شده است:

- چگونه مسئله اجتماعی در جامعه ایران باستان، به روایت شاهنامه رخ می‌دهد و به‌عنوان یک مشکل شناخته می‌شود؟
- چرا برخی مسائل اجتماعی در جامعه ایران باستان به روایت شاهنامه از اولویت بیشتری برخوردار می‌شوند؟
- عرصه گفتمان عمومی و اجتماعی نقل‌شده در شاهنامه چگونه بر تقویت و یا زوال مسائل اجتماعی مؤثر است؟

پیشینه مطالعه

گستره تحقیق‌های انجام شده بر روی شاهنامه فردوسی به منزله متنی در خور تحلیل، فراوان است. این آثار در زمینه‌های مختلف از زیبایی‌شناختی و بررسی‌های ادبی گرفته تا پژوهش‌های فلسفی، تطبیقی و حتی تحلیل اشعار فردوسی به کمک شبکه عصبی هوش مصنوعی را در بر می‌گیرد (بذرافکن، ۱۳۹۶: ۱۹). «تلخند فلسفی شاهنامه» از محمدجعفر یاحقی و فهیمه حاجی پور، «بررسی آداب پیوند زناشویی و امور خانواده در شاهنامه» اثر بهناز پیامی و آثار بسیار دیگر با موضوعات تحولات اقتصادی و ... از آن جمله‌اند و پژوهشگران خارجی نیز در این خصوص فراوان نگاشته‌اند، نمونه‌هایی از این پژوهش‌ها را می‌توان نوشته‌های امیلی (۲۰۰۹)، التونگای (۲۰۰۶)، رای (۲۰۰۶) و ... نام برد، اما بیشتر مقالات مبنای تبیینی صحیح ندارند و بیشتر در حوزه توصیف موضوع باقیمانده‌اند، برای اینکه بتوان در مورد پدیده‌های اجتماعی به تحلیل و تبیینی دقیق دست یابیم می‌بایست به توصیف و تحصیل مشاهدات کافی پرداخت و سپس در قالب مفاهیم و مقولات در چارچوبی نظری تبیین کرد که بیشتر مقالات این نقص را داشت، انباشتگی مقالات در حوزه ازدواج، جنگ، پهلوانان، عشق و مفاهیمی این‌چنینی دارای پیشینه بسیار انبوهی است اما در باره مفاهیم کلیدی جامعه‌شناختی به صورت فرامکتبی و مکتبی بسیار کم کار شده ضمن اینکه نویسندگان رشته ادبیات فارسی که صاحب بیشتر مقالات‌اند نتوانسته‌اند به تحلیل اجتماعی دقیقی دست یابند. درباره آسیب‌ها و مسائل اجتماعی و مبنای نظری آن هیچ مقاله درخوری یافت نشد و اکثراً به تعریف مبهمی از این مفاهیم دست زده‌اند.

مبانی نظری

تعریف مسئله اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی خود مسئله‌ای است که به‌سادگی نمی‌توان در چند جمله خلاصه کرد. با این حال در یک برداشت کلی از مفهوم مسئله اجتماعی می‌توان گفت که آشفتگی‌های ناخواسته و اجتناب‌ناپذیر در جامعه، قربانی شدن مردم بر اثر محرومیت‌های تحمیلی از سوی نهادهای اجتماعی، بیماری‌های قابل‌درمان درمان نشده، اعمال خشونت‌هایی که از نظر اجتماعی نارواست و ... برداشت عامی از مسائل اجتماعی است که چندان از مفهوم تکنیکی که جامعه‌شناسان به کار می‌برند، دور نیست (مرتن، ۱۳۸۵ به نقل از حیدری و نصیری، ۱۳۹۴). طبق تعریف ارل رابینگتن^۱ و مارتین واینبرگ^۲ (۱۳۹۲) آسیب اجتماعی وضعیت اظهارشده‌ای است که با ارزش‌های شمار مهمی از مردم مغایرت دارد و معتقدند باید برای تغییر آن وضعیت اقدام کرد. لوزیک^۳ (۱۳۸۳) نیز مسئله اجتماعی را واجد چند ویژگی می‌داند: ۱. نشان‌دهنده چیزی اشتباه است، ۲. دشوار و جدی بودن، ۳. همیشه در تصور آن یک مقدار خوش‌بینی وجود دارد که می‌شود آن وضعیت را تغییر داد و ۴. این اعتقاد وجود داشته باشد که باید تغییر کند و تغییر آن منطقی است. در روش کیفی و نظریه زمینه‌ای، تحقیق را از یک نظریه شروع نمی‌کنند، بلکه تحقیق از یک حوزه مطالعاتی شروع می‌شود و فرصت داده می‌شود تا آنچه متناسب و مربوط بدان است، خود را نشان دهد (استراوس، ۱۳۸۵: ۲۲). این پژوهش نیز، که در رویکرد کیفی انجام شده، برای ایجاد حساسیت نظری مفهومی برای کمک به بازبودن ذهن محقق به مسائل و مقوله‌های مورد پژوهش، به مرور نظریه‌های حوزه آسیب‌های اجتماعی پرداخته است، این مطالعه در آغاز از دیدگاه‌های مارکس، بودون، وبر، مید و بلومر برای تبیین مفهوم مسئله و فرایند تبدیل آن به آسیب اجتماعی استفاده نمود.

روش‌شناسی

در مطالعه زندگی گروهی و رفتار بشری رویکردی واقع‌گرایانه یا «فرود به زمین» است که دنیای تجربی این رویکرد، دنیای طبیعی چنین زندگی و رفتار گروهی است (بلومر به نقل از تنهایی، ۱۳۹۱: ۵۴۹). دستیابی به معنا و تفسیر ذهنی جامعه اسطوره‌ای مورد نظر فردوسی در شاهنامه از

1 Earl Rubington
2 Martin S. Weinberg
3 Loseke

مفهوم آسیب و مسئله اجتماعی با استفاده از رویکرد کیفی امکان‌پذیر است. همچنین نظریه زمینه‌ای به منزله راهبرد اجرای این پژوهش استفاده شد. تفسیرگرایی همان چیزی را مطمح نظر قرار می‌دهد که پوزیتیویسم و عقل‌گرایی انتقادی آن را نادیده می‌گیرند -معناها و تفسیرها و انگیزش‌ها و مقاصدی که مردم در زندگی روزانه خود دنبال می‌کنند و به رفتار آن‌ها جهت می‌دهد- و آن را کانون اصلی نظریه و پژوهش اجتماعی می‌داند. از منظر تفسیرگرایی، دنیای اجتماعی، دنیایی است که توسط اعضای خود از درون تجربه و تفسیر می‌شود. از این رو، وظیفه دانشمند اجتماعی تفسیرگراست که همین اعضا، اعضای درونی را کشف و وصف کند نه اینکه دیدگاهی بیرونی را به آن تحمیل کند (بلیکی، ۲۰۰۰: ۱۵۳).

یافته‌ها

جدول (۱) مفاهیم و مقولات مستخرج از شاهنامه درباره فرایند تبدیل مسئله به آسیب اجتماعی

مقوله	مفاهیم	نمونه ابیات
هستی‌شناسی انسان در شاهنامه	انسان خلاق، فکور و مسئول و کنشگر	چنین داد پاسخ که دانش گزین / چو خواهی ز پروردگار آفرین
نیازها و اهداف در جامعه	کنش نمادی، هم‌نوا با ساخت جامعه	کیومرث شد بر جهان کدخدای / نخستین به کوه اندرون ساخت جای / سر بخت و تختش برآمد به کوه / پلنگینه پوشید خود با گروه
تقسیم‌بندی اجتماعی (تقسیم‌کار)	در کنش پیوسته ممکن است ابتکار و تازگی رخ دهد (شروع تحولات اجتماعی)	ازین هر یکی را یکی پایگاه / سزاوار بگزید و بنمود راه / که تا هرکس اندازه خویش را / ببیند و داند کم و بیش را
پیدایش نابرابری و تضاد تمایلات انسانی	کنش پیوسته در فرایند رشد و گذر خود می‌تواند گسیخته یا متروک شود یا تغییر شکل یابد.	قتل ایرج توسط برادران در شاهنامه
زمینه اجتماعی	بلور بنا یا بستر اجتماعی را واقعی می‌تواند به‌عنوان چارچوبی که در موقعیت‌های مختلف روابطی متفاوت از کنش‌های نمادی را در خود تعریف کند.	سراسر زمانه بدو گشت باز / برآمد براین روزگار دراز / نهان گشت آیین فرزانگان / پراکنده شد کام دیوانگان

ادامه جدول (۱) مفاهیم و مقولات مستخرج از شاهنامه درباره فرایند تبدیل مسئله به آسیب اجتماعی

مقوله	مفاهیم	نمونه ابیات
پویایی اجتماعی	هم‌نوایی ناب و دستیابی به معنای مشترک در فرایند دیالکتیکی انسان‌ها و جامعه	چو بشناخت آهنگری پیشه کرد / از آهنگری اره و تیشه کرد / چو این کرده شد چاره آب ساخت / ز دریای‌ها رودها را بتاخت
تشخیص مسئله	در شرایط عمومی و معمولی افراد ممکن است به تعبیری متفاوت دست یابند.	چو ضحاک شد بر جهان شهریار / برو سالیان انجمن شد هزار / نهان گشت کردار فرزنانگان / پراکنده شد کام دیوانگان / هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی، آشکارا گزند
زمان و مکان	واقعیت روزمره تنها در زمان و مکان واقعی زندگانی آدمی فهمیده می‌شود، واقعیتی که مرحله به مرحله در حال تغییر و دگرگونی است.	بیا تا جهان را به بد نسپریم / به کوشش همه دست نیکی بریم / نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بود یادگار ...
کنشگران اجتماعی	فرداست	چو بر دین کند شهریار آفرین / برادر شود شهریاری و دین / نه بی‌تخت شاهی‌ست دینی به پای / نه بی‌دین بود شهریاری به‌جای / دو دیبا است یک در دگر بافته / برآورده پیش خرد تافته
	فرو دست	اگرهفت کشور به شاهی تو راست / چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟
ایدئولوژی، داد و خرد		چنان بر دل هر کسی دوست بود / نماز شب و روزه آیین اوست / همه راه نیکی نمودی به شاه / همه راستی خواستی پایگاه خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود / خرد زنده جاودانی شناس / خرد مایه زندگانی شناس
دین		به یزدان شوم یک زمان ناسپاس / به روشن‌روان اندر آرم هراس / زمن بگسلد فره ایزدی / گر آیم به کژی و راه بدی
شکل‌گیری اعتراض و مطالبه‌گری	ممکن است نهادهای جدید الگوها و تعاریف مشترکی که قبلاً موجود نبوده است را فراهم نمایند ولی پاسخ‌های لازم فرهنگی را تدوین نکنند و پریشانی اجتماعی فراهم شود.	تو مر دیو را مردم بد شناس / کسی کو ندارد ز یزدان سپاس / هران گشت کاو از ره مردمی / ز دیوان شِمر مشمرش آدمی

ادامه جدول (۱) مفاهیم و مقولات مستخرج از شاهنامه درباره فرایند تبدیل مسئله به آسیب اجتماعی

مقوله	مفاهیم	نمونه ابیات
شبکه ارتباطات اجتماعی	معانی و تعاریف مشترک در عین حاکم بودن ممکن است برخورد را امکان‌پذیر نمایند.	
نمادها	نشانه یک دستورالعمل که قائم به ذات نیست.	تبدیل کاوه به نماد بی‌باکی یا چرم آهنگری به نماد ایستادگی در برابر ظلم
مواجهه با آسیب	افراد ممکن است تعاریف مشترک را رها کرده و سوگیری‌های گوناگون رفتاری نشان دهند.	همان کاوه آن بر سر نیزه کرد / همان گه زبازار برخاست گرد / کسی کو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند.

هستی‌شناسی انسان در شاهنامه

انسان در شاهکار ادبی فردوسی مقامی بس والا دارد «در شاهنامه، آدمی تنها موجودی است که از میان آفریده‌های خداوند عالم که دارای روح آسمانی و نیروی اراده و خرد بوده، رتبه‌اش از طبیعت و سپهر بلندتر است و از او به‌عنوان نخستین فطرت و پسین شمار یاد شده است» (رزمجو، ۱۳۶۸: ۴۱).

نخستین فطرت پسین شمار / تویی خویشتن را به بازی مدار

بلومر نیز معتقد است که انسان موجودی است که با ساخت طبیعی مشخصی که وجه ممیزه آدمی در برابر دیگر حیوانات و موجودات است، می‌تواند به تشکیل خود موفق شده و به جای واکنش و یا پاسخ به انگیزه‌ها و یا عوامل درونی یا بیرونی، در برابر آنها کنش‌سازی کند (تنهایی، ۱۳۹۱: ۵۳۹). نمونه انسان آرمانی یا همان انسان کامل در شاهنامه فردوسی چنین است «وی انسانی مهذب، متفکر، فعال که قلبش سرچشمه محبت و صفاست و آثار پرهیزکاری و آزر و فروتنی بر چهره‌اش نمودار است. در همه جنبه‌های زندگی او هماهنگی و اعتدال به چشم می‌رسد. او با احساس وظایف انسانی و درک مسئولیت‌های فردی و اجتماعی، همواره مجری قوانین و فرمان‌های الهی است، به فرجام نیک و بد اعتقاد راسخ دارد و مطمئن است که در سازمان منظم آفرینش که حسابی دقیق و تخلف‌ناپذیر در همه چیز حکم‌فرماست (رنجبر، ۱۳۶۹: ۴۵). بنابراین انسان گرچه در ساخت اجتماعی، زندگی و کنش می‌کند و از آن تأثیر می‌گیرد ولی متعین و مجبور

در آن نیست، او می‌تواند در برابر تعین و جبر غیرقابل اجتناب ساخت اجتماعی سرسخت، و یا عوامل بیرونی و درونی و یا رجوع به خویشتن خویش و اشاره معانی به خویش و تفسیر آن‌ها از جبر ساختاری رها شده و نه مجبور به واکنش تحت تعین عوامل، بلکه در برابر همه عوامل پاسخ یا کنشی آگاهانه، مسئولانه و یا نمادی بسازد (تنهایی، ۱۳۹۱: ۵۳۹).

نیازها و اهداف در جامعه

پیدایش اولین حکومت و زندگی اجتماعی که در آن روابط انسان‌ها بر اساس نظم خاصی شکل می‌گیرد، با داستان کیومرث آغاز می‌شود. کیومرث مانند بسیاری دیگر از شاهان شاهنامه، مردی است نیرومند، دادگر و آموزگار که کار او پیشرفت و پیشبرد مسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی سازمان دادن و سامان‌بخشیدن به کار و نوآوری است (فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۶). نظام اجتماعی موجود در شاهنامه نظامی پیچیده شامل نهادهای صنعتگری، کشاورزی و دامداری است؛ زیرا سنت فعالیت‌های اقتصادی بومیان ایران، که حاصل تمدنی یکجانشین بود، به‌خوبی توانسته بود راه‌های نهادی صنعتگری و کشاورزی را تجربه کند. آریان‌های کوچ‌رو نیز بنا بر ویژگی نیمه‌یکجانشینی، قومی دامدار بودند و می‌توانستند همراه بومیان یکجانشین همیاری آگاهانه‌ای را در جهت برقراری عشق عام و اتحاد انسان و طبیعت که شامل رابطه متقابل و منطقی انسان، گیاه، جماد و طبیعت می‌شود و نشانه بالندگی و هماهنگ‌کننده مجموعه اجتماعی است، به وجود آورند (تنهایی، ۱۳۹۰: ۱۶۴، با اندکی دخل و تصرف). طلیعه این زندگی اجتماعی و این بهار زندگی دسته‌جمعی، در برج حمل است و این زمان آغاز زنده‌شدن طبیعت و شادابی است:

چو آمد به برج حمل آفتاب / جهان گشت با فر و آیین و تاب / کیومرث شد بر جهان
کدخدای / نخستین به کوه اندرون ساخت جای / سر بخت و تختش برآمد به کوه / پلنگینه
پوشید خود با گروه / ازو اندر آمد همی پرورش / که پوشیدنی نو بد و نو خورش

در این ابیات چند پرسش به ذهن می‌رسد: نخست اینکه چرا نخستین به کوه اندرون ساخت جای؟ ابن خلدون معتقد است که بادیه‌نشینی اصل و گاهواره تمدن است؛ بنابراین، موضوع را می‌توان سرآغاز تمدن بشری دانست (مقدمه ابن خلدون، ج ۱: ۲۲۹). اما این کوه‌گزینی اولیه را می‌توان با موضوع امنیت نیز مرتبط دانست، زیرا یکی از مسائل مهم زندگی اجتماعی، مبحث

امنیت است. بشر برای ادامه حیات، نیازمند آرامش و مسکن و مأوای آرامی است که در آنجا زندگی کند و کوه در آغاز این زندگی جمعی می‌تواند در پناه غارها، پیش از ساختن مسکن، این نیاز را تأمین کند. اما این کوه‌نشینی که طبیعتاً بادیه‌نشینی و زندگی روستایی را به دنبال دارد، خود آغاز یک زندگی اجتماعی و سرآغازی برای زندگی شهرنشینی است و این همان موضوعی است که او در مبحث علم عمران با عنوان جامعه بدوی و حضری مطرح می‌کند (همان: ۱۰۷).

پرسش دیگر، پوشیدن پلنگینه است و این می‌تواند دو موضوع را به ذهن متبادر کند، یکی اینکه این پوشش از زندگی ساده اولیه حکایت دارد و همسانی لباس مردم و پادشاه را نیز مشخص می‌کند، زیرا لباس دیگری به جز آن نیست که آنان را از یکدیگر متمایز کند. دیگر اینکه این لباس می‌تواند به‌عنوان زرهی برای حفظ جان آنان نیز استفاده شود. زیرا همان گونه که این خلدون می‌گوید، امنیت، لازمه زندگی اجتماعی است (همان: ۲۲۹).

همی تافت زو فر شاهنشهی/چو ماه دو هفته ز سرو سهی/دد و دام و هر جانور کش بدید/ز گیتی به نزدیک او آرمید/دوتا می‌شدندی بر تخت اوی/ازو بر شده فره و بخت اوی/به رسم نماز آمدندیش پیش/وزو برگرفتند آیین خویش

بنابراین، از نظر مرتن اهداف فرهنگی و راه‌های نهادی صورت‌های مختلف سازگاری و هماهنگی اجتماعی را در جامعه به وجود می‌آورد، بنابراین سازگاری راه‌ها و اهداف را می‌توان به تعبیر مفهوم تحلیلی دیالکتیکی گونه‌هایی از بروز یا نمایش هم فراخوانی راه‌ها و اهداف دانست (تنهایی، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

کیومرث به حکومت می‌رسد و آرامش و امنیت و رفاه و آسایش (رفاه اجتماعی) که لازمه زندگی اجتماعی است، برقرار می‌کند و دد و دام که نمادی از انسان‌هایی با ویژگی‌های متفاوت است فرمانبردار او می‌شوند و در پناه امنیت زندگی می‌کنند (آقاحسینی و ربانی، ۱۳۸۲: ۸). مشکلات اجتماعی در ابتدا دارای کارکردهای مثبت و منفی هستند گرچه مشکلات اجتماعی موجب تلف شدن برخی سرمایه‌های فرهنگی و انسانی هستند اما تأثیر روانی و اجتماعی مثبتی بر افراد جامعه خواهد داشت. یکی از کارکردهای مثبت آن، انسجام اجتماعی است که باعث می‌شود بی‌تفاوتی اجتماعی کاهش یابد این مشکلات می‌تواند خلاقیت‌ها را شکوفا کند یا باعث آبدیدگی روان و روحیه جمعی و حتی جسمی شود، از این رو بسیاری از موفقیت‌های بشر در روبرویی با مشکلات اجتماعی و به‌کارگیری نیروها و خلاقیت‌ها برای

حل آن مشکل پدید می‌آید. از کارکردهای دیگر ظهور مشکلات اجتماعی این است که جامعه در مقابل آن به دنبال طراحی راهی برای فایق‌آمدن بر آن می‌افتد و نیروهای انسانی و مادی خود را در آن راستا بسیج می‌کند و همین زمینه‌ساز نوعی وحدت و مشارکت اجتماعی می‌شود. تنهایی (۱۳۹۲) در تعبیری از قول مرتن می‌نویسد: «علی‌رغم احساسات اخلاقی خوانندگان پیرامون رضایت‌مندی از هماهنگی میان اهداف و راه‌ها در ساخت اجتماعی، به‌روشنی معلوم می‌شود که هماهنگی ضعیف میان این دو عنصر به آنومی یا به بی‌سامانی کشیده خواهد شد» (تنهایی، ۱۳۹۲: ۱۳۶). نتیجه چنین هم‌نوایی که در ابیات شاهنامه در شکل‌گیری حکومت‌ها اشاره شده به عقیده مرتن به هم‌نوایی منجر می‌شود و یا پیدایش نیازهایی که به دنبال آن راهی در جامعه به شکل عرف و فرهنگ تعیین نشده منتج به نوآوری و پویایی خواهد شد اما در غیر این صورت ممکن است مسئله شکل‌گرفته تبدیل به یک آسیب اجتماعی شود و در شکل‌های دیگر بروز عینی داشته باشد.

تقسیم‌بندی اجتماعی (تقسیم کار)

در زمان جمشید جهان به آخرین درجه آرامش و آراستگی می‌رسد. او هم پادشاه است و هم موبد. در زمان او تقسیم‌کار اجتماعی صورت می‌گیرد؛ ساختن شروع می‌شود و هر کس بنا به استعدادش در جامعه کاری بر عهده می‌گیرد؛ شهرسازی شروع می‌شود، پزشکی و زینت‌ها وارد زندگی مردم می‌شوند، ارتباطات جهانی شکل می‌گیرد و بر اثر این توفیقات وی دچار غرور می‌شود: ازین هر یکی را یکی پایگاه / سزاوار بگزید و بنمود راه / که تا هرکس اندازه خویش را / ببیند و داند کم و بیش را / بفرمود پس دیو ناپاک را / به آب اندر آمیختن خاک را ...

پیدایش نابرابری و تضاد تمایلات انسانی

یکی از شخصیت‌های شاهنامه گشتاسپ است. او نماینده «بی‌قلب‌هاست»؛ اینان کسانی هستند که باید خواست و خواهششان بر کرسی نشانده شود، از هر راه و به هر قیمت که شده. گذشته از رفتار گشتاسپ با اسفندیار، سوابق دیگر نیز نشان می‌دهد که گشتاسپ یکی از آن طبایعی است که عاطفه را به‌آسانی در راه میل خود فدا می‌کند. پدر در نظر او زمانی پدر است که پادشاهی را به او واگذار کند و پسر زمانی پسر است که از او پادشاهی نخواهد. حتی در روایت

دینی او دین بهی را نمی‌پذیرد مگر به طمع کسب مواهب این جهانی و آن جهانی؛ از زرتشت می‌خواهد با اعطای چهار موهبت به او که عبارتند از نشان‌دادن جای او در بهشت، رویین‌تنی، آگاهی بر غیبات و عمر جاویدان، معجزه خود را آشکار کند. با درخواست این چهار چیز در واقع به دنبال تبدیل شدن به موجودی فناپذیر است، برتر از همه و لاینقطع غرق در لذت و سپس صدرنشین بهشت. چنین کسی که تفکرش حاکی از آزبی‌انتهاست البته حاضر نیست تا زنده است کس دیگری، ولو فرزندش، را بر اریکه فرمانروایی ببیند (ندوشن، ۱۳۵۱: ۱۰۹). از نظر دارندورف (۱۹۴۰) اقتدار به طور برابر بین افراد و گروه‌ها توزیع نشده است؛ توزیع اقتدار به گونه‌ای است که بعضی‌ها دارای اقتدار و لذا فرمانده‌اند و مابقی فرمانبر و فاقد اقتدارند؛ این به معنی توزیع دوگانه اقتدار است. این توزیع نابرابر اقتدار تضاد منافع کسانی که اقتدار دارند و افراد فاقد اقتدار را در بردارد. منفعت گروه دارای اقتدار در این است که وضعیت موجود را حفظ کنند و منافع گروه تحت سلطه ایجاب می‌کند این وضعیت را برهم بزنند؛ بنابراین این کشمکش و تضاد در جامعه موجود است و در دوران اسطوره‌ای شاهنامه اغلب به تعارض و جنگ و آسیب می‌انجامیده است.

زمینه اجتماعی

هر جنبش و تحرک اجتماعی در زمینه اجتماعی خاصی اتفاق می‌افتد. در واقع زمینه اجتماعی به‌عنوان فضای موجد، امکانات و محدودیت‌های خویش را ارائه می‌کند. در جنبش کاوه می‌توان گفت که زمینه اجتماعی جنبش کاوه وضعیت اجتماعی بود که از زمان پادشاهی جمشید به وجود آمده بود، زمینه‌ای که در آن توسعه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و طبقاتی شدن جامعه باعث بروز آسیب و انحراف در بین مردم شده بود. عملکرد نامطلوب و ظالمانه شاه باعث به‌وجود آمدن نارضایتی در بین جامعه شده و زمینه تغییر اجتماعی فراهم شد. مردم به امید بهتر شدن جامعه به ضحاک که دشمنی خارجی محسوب می‌شد، رو آورده بودند، اما آنچه اتفاق می‌افتد اوضاع را به سمت سیاهی و تاریکی سوق می‌دهد. با توجه به خصوصیات ضحاک در شاهنامه ویژگی‌های بارز اجتماعی که سازنده زمینه آن روزگار بوده است عبارتند از: ۱. اختلاف طبقاتی: جامعه کاملاً طبقاتی شده بود و جادوگران ارجمندترین طبقه بودند و بر جان و مال مردم دست‌درازی می‌کردند، ۲. نارضایتی عمومی روزافزون: به دلیل ظلم و ستم ضحاک و

اطرافیان‌اش ایجاد شده بود و ۳. انحرافات اجتماعی و فرهنگی: دوری از ادب و فرهیختگان و خردورزان: سراسر زمانه بدو گشت باز برآمد / بر این روزگار دراز / نهان گشت آیین فرزندگان / پراکنده شد کام دیوانگان / هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی آشکارا گزند

پویایی اجتماعی

کتاب شاهنامه کتاب پیروزی نیکی بر بدی است. برخورد این دو نیرو که از اعتقادات مزدایی است، مطابق است با واقعیت زندگی انسان. دو نیروی بد و خوب در کارند و رمز و رازی که شاهنامه فریاد می‌زند این است که آدمیزاد موظف است با کوشش خود و با راه درست درپیش گرفتن، به پیروزی نیکی بر بدی کمک کند تا نشاط و پویایی معنای زندگی را پر کند. این بهترین روشی است که انسان را وادار می‌کند به درست بودن و کوشیدن تا سرانجام روشنایی بر تاریکی ظفر یابد. این هسته مرکزی جهان‌بینی شاهنامه است. دیوها در شاهنامه نماینده انسان‌های بد هستند: «تو مر دیو را مردم بد شناس».

کشف آتش در دوران پادشاهی هوشنگ سبب پیدایش مشاغل جدید شد. اولین پیشه‌ای که در شاهنامه پس از کشف آتش، و سپس آهن پیدا می‌شود، آهنگری است که این خود زمینه‌ساز حرفه‌های تازه‌ای است: چو بشناخت آهنگری پیشه کرد / از آهنگری اره و تیشه کرد / چو این کرده شد چاره آب ساخت / ز دریای‌ها رودها را بتاخت / به جوی و به رود آب‌ها راه کرد / به فرخندگی رنج کوتاه کرد / چراگاه مردم بدان برفرود / پراکند پس تخم و کشت و درود / برنجید پس هر کسی نان خویش / بورزید و بشناخت سامان خویش ...

ازین پس کشاورزی نیز رونق می‌گیرد و ابزارهای جدیدی پدید می‌آید که کارها را آسان‌تر می‌کند و زندگی مردم سامان بهتر می‌گیرد و بسیاری از مشکلات اجتماعی حل می‌شود. هوشنگ نیز مانند طهمورث، نام نیک از خود برجای می‌نهد. او با رنج فراوان با کمک دیگران برای رسیدن به اهداف خویش گام می‌نهد. همه شهرها آبادان می‌شود و مردم را به آسایش می‌رساند و سرانجام از این سرای سپنج رخت برمی‌بندد. در مبارزه و کشاکش میان نیکی و بدی، عدالت و ستم، رسالت انسان آن است که از طریق معرفت خیر و تمیز آن از شر در دگرگونیدن جهان بکوشد. بدین معنا جامعه اهورایی، به ناگزیر همیشه در گرو تغییرات و تحولات تدریجی و یا ناگهانی به سر خواهد برد تا وجود جامعه سالم را ضمانت کند. پس

کنشگران نیک‌منش همیشه بایستی آمادگی تحول و دگرگونی خود را داشته باشند (تنهایی، ۱۳۹۰: ۱۶۸-۱۶۷) و فقط در این زمان است که انسان‌ها می‌توانند در چالش و پیکار با مسائل راهی باز کنند و پویایی، نشاط و رشد را برای خود به ارمغان بیاورند.

تشخیص مسئله اجتماعی

ناهنجاری اجتماعی و تشخیص آن به روایت شاهنامه همیشه در مقابله و در مواجهه با ارزش‌ها قیاس و مقایسه می‌شد و تا جایی که امکان داشت در ایران اسطوره‌ای مورد روایت شاهنامه، ناهنجاری‌ها در برابر بزرگ‌منشی و نوعی تحمل اجتماعی بروز می‌کرد، خصوصاً اگر برهم‌زننده نظم و هنجار حقی به گردن افراد ذی‌نفع داشت. در زیر به مشروح نمونه‌هایی ذکر خواهیم کرد:

هنجارها و قواعد رفتاری هستند که افراد را به سوی کنش‌ها و بازنمایی‌ها^۱ در جهت پذیرش اجتماعی رهنمون می‌سازند (آدلر و آدلر، ۱۹۹۷: ۱۱). به گفته مونی هنجارها از نظر اجتماعی حاکم بر رفتار انسان است، هنجارها به منزله خطوط راهنما برای هدایت رفتار ما و انتظار ما از رفتار دیگران است. هنجارها به سه دسته تقسیم می‌شوند: عرف^۲، قانون^۳ و آداب و رسوم^۴ (مونی، نوکس و شاکست، ۲۰۰۰: ۸). لازم به ذکر است دورکیم^۵ برای اولین بار در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی با طرح نظریه وجدان جمعی^۶ آن را به‌عنوان واقعیت عینی، والا و ممتاز از وجدان‌های فردی در جهت تبیین امر اجتماعی به کار برده است (بیرو، ۱۳۶۶: ۵). به نظر وی اندیشه‌ای که با وجدان جمعی موافق باشد هنجار و اگر با آن تعارض داشته باشد، ناهنجاری نام دارد؛ بنابراین هنجارها به پذیرش آن در جامعه بستگی دارد و زیربنای فکری و فرهنگی جامعه در این راه نقش اساسی دارد، مثلاً وقتی رعایت اصول اخلاقی خاصی در جامعه‌ای حاکم باشد، مخالفت با آن ناهنجاری محسوب می‌شود. به همین سبب در متون ادب فارسی توجه به اصول اخلاقی به‌عنوان یک هنجار و هرآنچه گناه شمرده می‌شود به‌عنوان کاری ناهنجار اهمیت فراوان دارد و بر رعایت آن تأکید شده است. برای ایرانیان ویژگی‌هایی همچون پهلوانی و

1 Self presentation
 2 Folkways
 3 Mores
 4 Collective Conscience
 5 Durkheim
 6 Collective conscience

خردمندی از جایگاه مهمی در روابط اجتماعی برخوردار است. پهلوانی صفتی است که در عین اشاره به قدرتمندی و زورمداری بر اخلاق‌مداری نیز تأکید دارد. از این رو، یک عنصر هنجاری به شمار می‌رود. ایرانیان هنگامی که از پهلوانی صحبت به میان می‌آورند، در واقع قدرت را می‌ستایند. اما قدرت موردنظر آنها زورِ عریان و غیراخلاقی نیست، پهلوان صفتی است که به قدرت در خدمت هنجار و ارزش‌های اجتماعی هر عصر اطلاق می‌شود. در نزد ایرانیان قدرتمندبودن یک هنجار اجتماعی است که با تقدس خاص جامعه ایرانی همراه شده است. می‌توان گفت که قدرت یک هنجار اجتماعی در نزد ایرانیان است، اما قدرت مطلق و ضدارزش از نظر آنها به یک ضدهنجار تبدیل می‌شود. آنها قدرت را با عنان هنجار و ارزش می‌فهمند و ستایش می‌کنند. این ارزش به خوبی در واژه پهلوان مستتر است و تمام ایرانیان فهم بین‌الادّهانی واضح و در عین حال، ویژه‌ای از آن دارند. فردوسی قدرتمند را بدون اینکه در خدمت ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعش باشد، نمی‌ستاید؛ او ضحاک را به دلیل عدم توجه به گفتار فرزندان، راستی و نیکی به‌عنوان نماد شیطانی و بدی معرفی می‌کند:

چوضحاک شد برجهان شهریار / برو سالیان انجمن شد هزار / نهان گشت کردار فرزندگان /
پراکنده شد کام دیوانگان / هنر خوار شد جادویی ارجمند / نهان راستی آشکارا گزند / شده بر
بدی دست دیوان دراز / به نیکی نرفته سخن جز به راز / ندانست جز کژی آموختن / جز از
کشتن و غارت و سوختن

فردوسی از خشونت و ستم بیزار و مدافع راستی و داد است. در سراسر شاهنامه به‌وضوح می‌توان جایگاه مهم ارزش‌ها را در تعریف و توصیف قدرت و خردگرایی مشاهده کرد. بهترین دلیل بر ارزش‌محوری فردوسی، تفاوتی است که میان هفت‌خوان رستم و اسفندیار تمیز می‌دهد. اسفندیار به دنبال قدرت است، اما رستم از قدرت خویش برای رفاه و سعادت دیگران بهره می‌جوید. به همین دلیل، اسفندیار هیچ‌گاه به‌عنوان یک الگو در حد و اندازه‌های رستم معرفی نمی‌شود. از طرف دیگر، اساساً هدف اصلی فردوسی از نگارش شاهنامه، حفظ قدرت و اقتدار پارسیان در مقابل دیگران است. بدین ترتیب، اساس شاهنامه کاملاً ارزش و هنجارمحور و در خدمت هدفی متعالی در یک جامعه سامانمند است. در نظریات جامعه‌شناسی زیمل جامعه‌شناس آلمانی در مبحث فوستین و ارتباط آن با شهرهای بزرگ بر این باور است که انسان‌های شهری برای رسیدن به تجملات دنیوی کاملاً از خود بیگانه شده و صرفاً به دنبال

منافع شخصی‌اند. به نظر وی این تأمین منافع در جامعه به‌تنهایی امکان‌پذیر نیست بلکه با تأمین منافع دیگری مرتبط است، یعنی باید نفعی به دیگری رسانده شود تا او نیز منافع تو را تأمین کند؛ به همین سبب نیاز به تعاون و همکاری در جوامع بزرگ‌تر بیشتر دیده می‌شود؛ بنابراین آز و طمع و حرص و افزون‌طلبی هر فرد با منافع هر فرد دیگر پیوند دارد و حتی با منافع برخی دیگر اصطکاک پیدا می‌کند (دوکاستر، ۱۹۷۸: ۱۵۵). به همین سبب بزرگان ادب فارسی و خصوصاً فردوسی بر ترک این صفات و رعایت هنجارهای اجتماعی را تأکید می‌کنند. گشتاسپ که از نارضایتی و آشفتگی بودن اسفندیار آگاه می‌شود به واسطه ستاره‌شماران در می‌یابد که مرگ فرزندش در زابلستان است اما با وجود علم به این خبر سکوت می‌کند تا دوباره اسفندیار به نزد او می‌آید اما نه برای اعلام نارضایتی و به پدر می‌گوید «همان من تو را چون یکی بنده‌ام / همه بآرزوی تو پوینده‌ام».

وی پس از ذکر خدمات خویش، از پدر خواستار وفای به عهد دیرین می‌شود، پدر که از فرجام شوم اسفندیار آگاه است به بهانه آنکه رستم «به شاهی زگشتاسپ نارد سخن / مه او تاج نو دارد و ما کهن» وی را به کام مرگ می‌فرستد تا به پاداش پیروزی در برابر رستم «سپارم ترا تخت و گنج و سپاه / نشانمت با تاج در پیشگاه ...».

و این بار او را برای رفتن به سفری ابدی تشویق می‌کند و این بار او را برای رفتن به سفری ابدی تشویق می‌کند و فرمان جنگ با رستم را می‌دهد. در جنگ رستم و اسفندیار مسبب اصلی جنگ گشتاسپ بود که برای رهایی از درخواست‌های پسر و با آنکه می‌دانست مرگ او در زابلستان به دست پور دستان خواهد بود وی را به جنگ پهلوان سیستان فرستاد (صفا، ۱۳۷۴: ۵۷۰) نه تنها خود گشتاسپ بلکه کتایون و پشتون و حتی زال و رستم می‌دانند که هدف شاه از فرستادن اسفندیار نابودی اوست. در برابر همه احترام و ادبی که اسفندیار در برابر پدر قائل است و با وجود مخاطراتی که از جانب پدر متحمل شده است در برابر او سر تعظیم فرود می‌آورد و در مقابل کاری که گشتاسپ در برابر اسفندیار می‌کند این است که «خوب‌ترین نعمتی که خداوند به او عطا کرده بود زیر پای کافر نعمت خود لگدمال می‌کند» (مسکوب، ۱۳۷۷: ۴۳).

بررسی موضوع هنجار و ناهنجار فقط در یک نظام اجتماعی امکان‌پذیر است. از دیدگاه مکتب ساختی کارکردی^۱ که عمدتاً برگرفته از آثار هربرت اسپنسر، دورکیم، پارسونز و مرتن است جامعه دارای بخش‌های مرتبط و هماهنگی است که با هماهنگی در راه حفظ تعادل و توازن اجتماعی فعالیت می‌کند در این راه هر یک از نهادها و سازمان‌های اجتماعی و وظایف و نقش‌های خاصی را برعهده دارد. در این دیدگاه تأکید بر تأثیرگذاری و تأثیرپذیری هر بخش از دیگری است (مونی، نوکس و شاکست، ۲۰۰۰: ۱۰). پارسونز نیز درباره رفتارهای هر فرد با نظام اجتماعی معتقد است که از یک سو انسان موجودی است افزون‌طلب، دارای شرایط ارثی، امکانات متفاوت و از سوی دیگر تحت تأثیر شرایط محیطی و هنجارهای اجتماعی است (توسلی، ۱۳۶۹: ۲۴۲).

زمان و مکان

«تفاوت در چیزها می‌تواند تفاوت در زمان و یا مکان یا تفاوت در حالت یا تفاوت در هر چیز دیگری باشد. به علاوه وقتی تمام اشیا و اجزا برای متفاوت و دیگرگون بودن در فرایند تغییر قرار می‌گیرند، در واقع در زمان، مکان یا حالت تغییر و تحول قرار می‌گیرند. بنابراین اصل فلسفی کانتی، و نیز بر اساس قواعد مفروض در جامعه‌شناسی معرفت، هیچ چیزی را نمی‌توان در ذهن تصور کرد، مگر اینکه در مقوله زمان و مکان بگنجد. کانت باور دارد که یکی از قالب‌های ذهنی بشر همین قالب زمان و مکان است» (تنهایی، ۱۳۹۴: ۱۴۶). رجوع به موقعیت، تنها به‌عنوان روش و استراتژی بررسی تجربی در واقعیت تجربی منظور نظر است. واقعیت روزمره تنها در زمان و مکان واقعی زندگانی آدمی فهمیده می‌شود، واقعیتی که مرحله‌به‌مرحله در حال تغییر و دگرگونی است (تنهایی، ۱۳۹۵: ۷۱). برگر (۱۳۹۳) می‌گوید فرهنگمندی را نباید گونه‌ای معجزه پنداشت که بی‌پیشینه و جدا از رخدادهای خاص گذشته یا بیرون از زمینه اجتماعی معین پدیدار می‌شود. هیچ‌چیز در تاریخ بدون پیوند با گذشته نیست. در شاهنامه به غنیمت شمردن زمان و نعمت‌هایی که در آن مکان هست و استفاده بهینه از آنها تأکید شده و یکی از بزرگ‌ترین ابزارها برای استفاده بهتر از زمان و مکان عبرت از حوادث گذشته است: بیا تا جهان را به بد نسپریم / به کوشش همه دست نیکی بریم / نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بود یادگار ...

1 Structural functionalist perspective

کنشگران اجتماعی

معمولاً پس از ظهور یک مسئله اجتماعی یعنی زمانی که نیازهای مردم بی‌پاسخ می‌ماند یا در برابر یک شخص خاص و زیاده‌طلب مورد ظلم قرار می‌گرفت تا زمانی که بر اثر فقدان عوامل حل آن مسئله به یک آسیب تبدیل می‌شد در داستان‌ها و روایت‌های شاهنامه به ظهور یک پرچمدار بر می‌خوریم، فردوسی از یک سو بیدادگران و ظالمان اجتماعی را متوجه این حقیقت می‌کند که روش آنها موجب زوال و نابودی مملکت است و باعث زوال اخلاق پسندیده و ظهور آسیب‌های اجتماعی می‌شود و از سوی دیگر از زبان کاوه فریاد برمی‌آورد و مردم را به مبارزه با سیاهی و بی‌عدالتی فرامی‌خواند.

رهبران

نقش رهبران جامعه به‌عنوان نخبگان و برگزیدگان یک ملت در هدایت جامعه، بسیار اهمیت دارد. در متون دینی نیز توجه ویژه‌ای به جایگاه رهبران شده تا جایی که خوشبختی و بدبختی جوامع به آنان بر می‌گردد. فردوسی نیز توجه ویژه‌ای به رهبران جامعه (رهبران مذهبی و سیاسی) نموده است که ضعف آن در عصر وی مشهود بوده و راه‌حل را در رهبران شایسته می‌داند. در جریان بحران مذهبی و عصر حاکمیت اهل سنت، اعتقاد خویش را در مورد رهبری مذهبی و شایسته این گونه بیان می‌دارد: علی را چنین گفت و دیگر چنین / کز ایشان قوی بهر گونه دین / منم بنده خاک اهل بیت نبی / ستاینده خاک پای وصی / اگر چشم داری به دیگر سرای / بنزد نبی و وصی گیر جای / برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم
تلاش فردوسی در ارائه الگوی بالا، نتیجه تسلط رهبری ناشایست است که در ابیات مختلف اشاره به آن دارد.

منم گفت با فره ایزدی / همم شهریاری همم موبدی / در جای دیگر: که جاوید باد آفریدون گرد / همه فرهی ایزد او را سپرد و یا: فریدون چو شد بر جهان گامگار / ندانست جز خویشتن شهریار / برسم کیان تاج و تخت مهی / بیار است با کاخ شاهنشهی

در اندیشه فردوسی، تمامی ابعاد و چهارچوب یک نظام سیاسی متصور است و بر آنچه در یک اجتماع سیاسی و انسانی لازم‌الاجرا است، تأکید می‌شود. وی معتقد است که هیچ طبقه‌ای بر طبقه دیگر ترجیح ندارد و در عین حال، معتقد به یک نظم، سلسله‌مراتب، عدالت و غیره

است که اجرای آن، به ارتقای سلامت و بهبود جامعه و حرکت به سوی وضع آرمانی کمک می‌نماید. از این رو، برقراری امنیت در جامعه را که مسیر اصلی حرکت رسیدن به مدینه فاضله است، از راه عدل جستجو می‌کند:

بدان ای گرامی نیکو نهاد / بپاید که کوشی به عدل و به داد / به داد و رهش گیتی آباد راد /
دل زبردستان خود شاد دار

در پندنامه کیقباد به فرزندش کیخسرو بر عدل و پرهیز از ثروت‌اندوزی حاکمان تأکید می‌نماید:

سرمه کاووس کی را بخواند / ز داد و دهش چند با او براند / تو گر دادگر باشی و پاک رای /
همی مزد یابی به دیگر سرای / و گر آز گیرد سرت را به دام / بر آری یکی تیغ تیز از نیام
حکیم فردوسی محور بنیادین پیوند میان جامعه و رهبران آن را در عدل می‌داند و در واقع، خروج از بحران امنیتی را در اقامه عدل می‌پندارد و آن را از مسیر رهبری صحیح با اندیشه‌های ناب دینی جستجو می‌کند، به عبارت دیگر، در بیان درمان جامعه، پس از جستجوی ظلم و بی‌عدالتی در آن، راه برون‌رفت را در دادگستری می‌بیند و تأکید بر آن دارد:
بی‌آزار و سودمندی گزین / که این است فرهنگ و آیین و دین

مردم

طبقه‌بندی اجتماعی به‌ویژه به شیوه شبه کاست آن، در ایران باستان به چنان هژمونی و عینیت‌گفتمانی رسیده بود که طبقات فرودست علی‌رغم محرومیت و عدم دسترسی به عوامل و زمینه‌های توسعه، عموماً تلاشی برای تغییر وضعیت خود انجام نمی‌داده و به تعبیری دارای آگاهی کاذب بوده‌اند. اما گاه با پیشگامی برخی نخبگان، این آگاهی کاذب به آگاهی طبقاتی می‌رسید و طبقات فرودست به درک صحیحی از فاصله خود با طبقات فرادست، دست می‌یافتند. برآیند این آگاهی، واکنش‌هایی از سوی برخی مصلحان اجتماعی و توده مردم بوده است. اگرچه این واکنش‌ها در آغاز با توفیقی نسبی همراه بوده، در نهایت نمی‌توانست موجب تحوّل در وضعیت جامعه شود و موانع توسعه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را برای طبقات پایین جامعه برطرف کند، زیرا به دلیل تقابل با منافع طبقات بالا، سرانجام مغلوب گفتمان حاکم می‌شد. به‌علاوه، منابع قدرت اعمّ - از قدرت سیاسی و ایدئولوژیک - که فاصله طبقاتی را به

معنای نظم طبیعی می‌دانستند، به‌عنوان گفتمان غالب کوشیدند تا با انواع برچسب‌ها و سازوکارهای طرد چون استراتژی‌های زبانی، حاشیه رانی‌ها و روایت سازی‌ها، به منفی‌سازی گفتمان مغلوب بپردازند و با تکرار این روایت سازی‌ها در متون وابسته به خود، این روایت‌ها را به عینیت گفتمانی برسانند. این بخش از افسانه نگرش جدایی تبارها و جامعه طبقاتی را در روزگاران کهن ایران به‌خوبی باز می‌تاباند، زیرا مردمی که به زیر پرچم کاوه گرد آمدند، توان آن را داشتند که به بارگاه ضحاک حمله کنند و سامانه فرمانروایی زور و بیداد را براندازند. اما مردم گردآمده زیر پرچم کاوه به جای حمله به کاخ ستم و در هم کوبیدن آن، به راهی نامعلوم می‌روند و سپس به راهنمایی فرشتگان به سپاه فریدون می‌رسند تا کارهای اصلی به دست فریدون شه‌تبار و نژاده صورت گیرد. این نگرش روا نمی‌بیند که کاوه آهنگر به یاری مردم و با جنبشی مردمی ضحاک را براندازد، زیرا در آن صورت پادشاهی و فرمانروایی از آن توده مردم می‌شد. حال آنکه توده مردم می‌بایست همیشه در کار زمین و صنعت و داد و ستد می‌ماندند و کار فرمانروایی و پادشاهی در دودمان برگزیدگان جریان می‌گرفت. برانداختن ضحاک برابر بود با پروانه‌ای بی‌چون‌وچرا برای پادشاهی آینده و این کار، بر پایه این دیدگاه، می‌باید به دست فریدون صورت می‌پذیرفت که از مه‌تباران و از نژاد پادشاهان پیشین بود. به هر روی، مردمان پرشماری گرد کاوه را می‌گیرند و برای یافتن فریدون به راه می‌افتند و سرانجام او را می‌یابند و به او می‌پیوندند.

ایدئولوژی، داد و خرد

مسئله خرد در شاهنامه بنیادی است و پایه همه امور بر آن بنا شده، خرد مفهوم بسیار وسیعی دارد. فشرده کل آموزه‌های انسانی است که از آن نتیجه‌گیری درست شده باشد. این آموزه‌ها در یک پیکر به نام خرد جمع می‌شوند و مجموع آن‌ها خرد اجتماعی را شکل می‌دهد، یعنی راه و روشی که برای ادامه یک جامعه باید در پیش گرفت. کمتر کتابی را می‌توان یافت که به اندازه شاهنامه تکیه بر خرد داشته باشد. مجموع اندیشیده‌ها و تجربه‌های عملی انسان است که متراکم شده و به صورت دستورالعمل و راهنما به کار می‌آید. در مقابل خرد، آز قرار دارد که یک پدیده و روش اهریمنی است. آز به وسیله تجاوز، تعرض، زیاده‌روی، خودبینی انسانی. وقتی در فردی آز حاکم شود تبدیل به انسانی ناپاک می‌گردد، آن‌گاه که بر جامعه‌ای حاکم شود آن جامعه همین

خصوصیت و حالت را پیدا می‌کند، پس در واقع دو محرک نیکی و بدی در شاهنامه بر می‌گردد به خرد و آز.

پسر بد مر او را یکی هوشمند / گرانمایه طهمورث دیوبند / بیامد به تخت پدر بر نشست /
به شاهی کمر بر میان بر بست / همه موبدان را ز لشکر بخواند / بخوبی چه مایه سخن‌ها براند
اولین نکته‌ای که در پادشاهی طهمورث اهمیت دارد، نقش موبدان، به عموان مشاور و
پشتوانه حکومت اوست. در این دیدار، ابتدا طهمورث برنامه‌ها و اهداف آینده خویش را برای
موبدان تشریح می‌کند و با طرح مسئله کارهای آینده را روشن می‌سازد که از جمله آن‌ها
پاک کردن جهان از بدی‌ها، کوتاه کردن دست دیوان و انجام کارهای سودمند است. در نظریه‌های
طبقه‌بندی و قشربندی اجتماعی، معمولاً روحانیون از طبقات بالای جامعه بودند و همیشه نقش
اساسی در اداره حکومت‌ها داشته‌اند (انصاری، ۱۳۷۸: ۷۵) در اینجا نیز نقش موبدان، به‌عنوان
اولین مشاوران حکومت مشخص می‌شود اما موضوع مهم دیگر در این بخش بررسی مسائل
اجتماعی و اولویت‌بندی آنهاست. بنا بر نظریه وبر، اصل اول پیوریتن^۱ چنین است که برای حل
مسائل، ابتدا باید نیازها را سنجید و متناسب با حیات اجتماعی دست‌به‌کار شد (وبر، ۱۹۸۴:
۴۸۹). یکی از مهم‌ترین کارهای طهمورث، مطالعه می‌دانی و بررسی مسائل اجتماعی و نیازهای
مردم بود. موضوعی که بر اساس اولین پیورتن عبادت به شمار می‌آید (روشه، ۱۳۶۶: ۸۷)
برنامه‌ها و اهداف طهمورث چنین است:

هرآن چیز کاندرا جهان سودمند / کنم آشکارا گشایم زبند / پس از پشت و میش و بره پشم
و موی / برید و به رشتن نهادند روی / به کوشش از او کرد پوشش به رای / به گستردنی هم
بد او رهنمای...

یکی از دستورات طهمورث که به انسان‌دوستی و دین‌داری مشهود دارد، شهرسب نام دارد
که مشاور و امین او نیز به شمار می‌رود:

چنان بر دل هر کسی دوست بود / نماز شی و روزه آیین اوست / همه راه نیکی نمودی به
شاه / همه راستی خواستی پایگاه

پادشاه به سبب داشتن چنین دستوری، از بدی‌ها پاک می‌گردد و فره ایزدی از وجود او تابان
می‌شود. طهماسب به کمک شهرسب، برای مهار دیوان چاره‌اندیشی می‌کند و آن‌ها را گرفتار

می‌سازد. بنابراین دیوان با او به دشمنی بر می‌خیزند و طهمورث نیز به مبارزه سختی با آنها می‌پردازد. برخی را می‌کشد و گروهی را اسیر می‌کند، در اینجا مراحل چهارگانه ایجاد مسئله که یادآور نظریه مرتن است، چنین تحقق می‌یابد: مبارزه با دیوان، سرکشی دیوان، مخالفت و مبارزه با طهمورث، شکست دیوان.

مطلب مهم دیگر این است که سرتاسر داستان، با یک پشتوانه مذهبی تحقق می‌یابد. از همان آغاز، کارها با مشورت موبدان آغاز می‌شود، پس از موفقیت، دعا و نیایش انجام می‌گیرد و کارها با مشورت و هم داستانی یک فرد دینی به نتیجه می‌رسد، تا اینکه سرانجام دیوان به جان امان می‌خواهند تا در عوض هنر تازه‌ای به شاه بیاموزند. پادشاه نیز چنین می‌کند و از این موقعیت به‌عنوان یک دستاورد مهم جنگ استفاده می‌کند و این خود از اهمیت فراوان برخوردار است. دیوان نیز به‌ناچار به عهد خود وفا می‌کنند و یکی از بزرگ‌ترین نیازهای بشری یعنی هنر نویسندگی و خط را به شاه می‌آموزند و خط و زبان‌های گوناگون را آموزش می‌دهند:

نیشتن به خسرو بیاموختند / دلش را به دانش برافروختند / نیشتن یکی نه که نزدیک سی / چه رومی، چه تازی و پارسی / چه سغدی، چه چینی و چه پهلوی / زهر گونه‌ای کان همی بشنوی
این موضوع نشان می‌دهد که در حالت ضعف دشمن نیز، می‌تواند بهترین سود را برد و از موقعیت به نفع خویش بهره جست و حتی از بدترین و خبیث‌ترین دشمنان استفاده کرد. شاید این موضوع که در چنین مواردی باید از پست‌ترین دشمنان، به مطلوب‌ترین شیوه سود جست، تنها توجیهی باشد که در این بخش از داستان در نظر سازندگان آن بوده است و گرنه این خود نکته مبهمی است که چرا سرمنشأ چنین تحول بزرگ یعنی آموزش خط باید دیوان، این موجودات پلیدباشند. زندگی طهمورث نیز با به‌جای گذاشتن آثار نیک فراوان به سر می‌رسد و پس از سی سال برای عبور از این سرای سپنج رخت می‌بندد.

فعالیت مذهبی شیوه نمادین و استراتژیک برای حیات معاصر اجتماعی محسوب می‌شود (dubs.ets: 1998: 115)، موضوعی که وبر بیش از دیگران بر آن تأکید می‌ورزد. پیروزی یک گروه را بر گروه دیگر به معنایی غلبه خدایی قوی بر الهه‌های ضعیف می‌شمارد و مفهوم سخن او این است که در همه گروه‌ها، پشتوانه مذهبی و خدایی، حتی به شکل‌های ناقص دیده می‌شود زیرا وی می‌گوید شکل این الهه بر اساس موقعیت‌های متفاوت دگرگون می‌شود (وبر،

۱۹۸۴: ۴۱۵). ستایش خرد چنان جایگاهی در شاهنامه پیدا کرده است که ویژگی پادشاهان به‌عنوان نماد حکومت و مایه پایایی و زندگی معرفی شده است:

خرد افسر شهریاران بود / خرد زیور نامداران بود / خرد زنده جاودانی شناس / خرد مایه
زندگانی شناس

در شاهنامه بدون خردمندی نمی‌توان خود را اداره کرد و مسئولیتی را پذیرفت و در شاهنامه بیش از پانصد مرتبه به این خصلت تأکید شده است (مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۴۹).

دین

فره که مفهومی ویژه فرهنگ ایرانی و دین زرتشتی است، در شاهنامه به‌عنوان تأیید ایزدی، خصلت بسیار مهم افراد آرمانی مورد تأکید قرار می‌گیرد. فردوسی یکی از مهم‌ترین و والاترین ویژگی‌های انسان‌های آرمانی را فرهمندی می‌داند که همواره از قدرت فر برای اثبات حقانیت خود بهره برده‌اند، ایرانیان باستان، شاه را نماینده خاص خدا بر روی زمین می‌دانستند که تحت حمایت او وظایفش را انجام می‌دهد. به اعتقاد آنان، شاه خوب، تجلی روح نیکوکار خدا و نماد فرمانروایی او بر زمین است و وظیفه او این است که آفریده‌های خدا، دین و شادمانی رعیتش را گسترش دهد (هنلیز، ۱۳۶۸: ۱۵۷).

فرهی در شاهنامه با همه مظاهر گوناگون خود تنها یک صفت تغییرناپذیر دارد و آن اینکه «چیزی است خدایی» که گاهی به صورت نور از چهره پادشاهان، موبدان، پهلوانان می‌تابد و زمانی به صورت نیرویی در بازوان رستم پدیدار می‌شود و گاه به شکل یک اندیشه خدایی جلوه می‌کند. (ثروتیان: ۵: ۱۳۵۰) فر به‌عنوان یک تأیید الهی به هرکسی داده نمی‌شود زیرا نیرویی ایزدی است که خداوند آن را به هر که بخواهد می‌بخشد، کسی که قابلیت و شایستگی آن را داشته باشد و به تمام وظایف اخلاقی، اجتماعی و معنوی خود عمل کند. بر این اساس فر ایزدی تنها ویژه شاهان نیست، بلکه گاه به دلاورانی چون رستم یا سیاوش نیز تعلق می‌گیرد و آنان را بر همگان برتری می‌بخشد، فر بر اثر گناه انحراف از دست می‌رود و فر از دست‌رفته ممکن است با ریاضت و پالودگی برگردد (دهقان، ۱۳۸۳: ۴۰):

به یزدان شوم یک زمان ناسپاس / به روشن‌روان اندر آرم هراس / ز من بگسلد فره ایزدی /
گر آیم به کژی و راه بدی

به نظر می‌رسد فردوسی آنجایی که از جوانب درونی و امور باطنی همچون بخردی یا تیرگی روان یا کزروی و انحراف سخن گفته آن را با فر ایزدی و از جایی که از جنبه بیرونی و امور دنیوی که با جهانیان در ارتباط است سخن به میان آورده آن را با فر کیانی که با تعبیری نظیر فر شاهی، پادشاهی، شهریاری، شاهنشهی آمده است مرتبط نموده.

به جیحون گذر کرد و کشتی نجست / به فره کیانی و رای درست / بسان فریدون کز اروندرود / گذشت و به کشتی نیامد فرود

ز مردی و از فره ایزدی / ازو دور شد چشم و دست بدی

انسان‌های کمال‌یافته و آرمانی شاهنامه به جلوه‌های رنگارنگ و جاذبه‌های دنیوی دل نمی‌بندند. هرچند به نحو شایسته‌ای از مواهب خداوند بهره می‌گیرند، اما گرفتار آن‌ها نمی‌شوند زیرا می‌دانند که باید پاسخ‌گوی اعمال خود باشند. فردوسی همواره از زبان انسان‌های بلند مرتبه شاهنامه انسان را به قطع تعلق از دنیای ناپایدار که بر کسی جاودان نمی‌ماند دعوت می‌کند، و بدین ترتیب شخصیت‌هایی چون ایرج، سیاوش و کیخسرو را معرفی می‌کند که به اهداف و آرمان‌های انسانی می‌اندیشند و از تمام امیال و خواسته‌های خود دست می‌کشند.

از دیدگاه فردوسی گیتی سرای سپنج و گذرگاهی ناپایدار است وی در سوگ مرگ کیومرث و انوشیروان که از دیدگاه شاهنامه هر دو شاهانی کامیاب‌اند وظایف خود را در روی زمین به‌درستی انجام داده و پیروز شده‌اند و با کامیابی در می‌گذرند، جهان را افسانه‌ای سراسر فریب می‌خواند، چه بندی دل اندر سرای سپنج / چه یاری به رنج و چه نازی به گنج

شکل‌گیری اعتراض و مطالبه‌گری

تحقق منافع هر فرد با منافع دیگران پیوند دارد، بنابراین بسیاری از آسیب‌های اجتماعی فردی را می‌توان بسترساز و خاستگاه آسیب‌های اجتماعی به شمار آورد، مثلاً هنگامی که آز، طمع، دزدی، ارتشاء و امثال آن در جامعه‌ای فراگیر شود، به‌ناچار جامعه آسیب‌پذیر خواهد شد زیرا اگرچه در نگاه اول این‌ها ویژگی‌ها و خصوصیات فردی است اما هنگامی تحقق آن امکان خواهد داشت که هرکسی وارد حریم دیگران شود و حتی منافع فرد یا گروهی دیگر را فراهم سازد و بدین طریق از حیطة خود بگذرد و مرزهای دیگران را بشکند، بنابراین برای بررسی ناهنجاری‌ها باید ساخت اجتماعی یک جامعه را بررسی کرد به نظر مرتن ساخت اجتماعی

نوعی انتظام اجتماعی است که الزامات و محدودیت‌هایی را برای فرد ایجاد می‌کند، به نظر او تعادل در یک جامعه هنگامی پدید می‌آید که اهداف و وسایل با هم هماهنگ و منطبق باشند در حالی که ناهنجاری و عدم تعادل مانند ابداع و نوآوری، رسم‌پرستی، و اخوردگی و سرکشی منطقی نبودن اهداف و وسایل را می‌رساند (توسلی، ۱۳۶۹: ۲۳۶-۲۳۴).

به طور کلی ساخت‌گرایان بر این باورند که هر نوع رفتار آسیبی، با ضعف هنجارهای جامعه ارتباط مستقیم دارد. از این رو هر جامعه هر چه پیچیده‌تر شود و تغییرات اجتماعی سریع‌تری رخ دهد، هنجارها و ارزش‌ها مبهم‌تر و ناآشکارتر می‌شود که نتیجه آن نابسامانی اجتماعی^۱ است که این خود حالتی از بی‌هنجاری به شمار می‌آید (مونی، نوکس و شاکست، ۲۰۰۰: ۶۱).

در آثار بزرگان ادب فارسی و به‌خصوص شاهنامه این موضوع، یعنی خاستگاه آسیب‌ها با شیوه‌های متفاوتی بیان شده است، مثلاً در شاهنامه، دیوان مظهر پلیدی و ناپاکی هستند و در حقیقت رمزی برای انسان‌های ناهنجار و بدعت‌گذار به شمار می‌روند که راستی و حقیقت و صلح و دوستی را با اهداف خویش ناسازگار می‌یابند:

تو مر دیو را مردم بد شناس / کسی کو ندارد ز یزدان سپاس / هران گشت کاو از ره مردمی / زدیوان شمر مشمرش آدمی

اما بدعت‌گذاری و پدیدآوردن ناهنجاری در راه تضعیف ساختار جامعه از سوی آنان مخصوصاً اهریمن که آفریننده دیوان است به زور پیچیده و مرموز انجام می‌گیرد، چنان که در ماجرای ضحاک ابتدا اهریمن در لباس راهنما و سپس آشپز وارد می‌شود اما کم‌کم بدعت‌گذاری را آغاز می‌کند و بستر ناهنجاری‌ها را پدید می‌آورد به همین سبب گاهی انسان‌ها در شعر شاعران بزرگ با آن که صورت انسان دارند اما سیرت دیوان را به خود گرفته و با ساخت جدید به دنبال وسایل رسیدن به اهداف خویش هستند. در شاهنامه و خصوصاً در داستان ضحاک سخن از تسلط دیوان به‌عنوان نماد انسان‌های نابهنجار و فراگیر شدن مسائل اجتماعی جدید است و این بزرگ‌ترین آسیب به شمار می‌آید زیرا جامعه از نظم و قاعده موزون خود خارج می‌شود و توازن و تعادل میان اهداف و وسایل که ساخت جامعه را سامان می‌دهد از میان می‌رود. از پیامدهای این آسیب، گسترش ناهنجاری‌ها و زیر پا نهادن اصول اخلاقی اجتماعی است.

شبکه ارتباطات اجتماعی

در نهاد داستان جمشید و ضحاک درس‌هایی نهفته است و آن این است که مردم عادی نیز در عذاب فرمانروای نادان و نابکار شریک هستند، آنان تقاص اطاعت یا خاموشی خود را پس می‌دهند. دوران هزار ساله ضحاک، از پس دوران خوش جمشیدی می‌آید که در آن غفلت و غرور فرمانروا، با سکوت و رفاه زدگی مردم همراه گردیده و آن را تدارک دیده است (ندوشن: ۱۳۸۱: ۵۹) با پیدایش و تفکیک نهاد سیاست در جوامع انسانی، طبقه‌بندی اجتماعی تیز به وجود آمد و قدرت با تکیه بر پایه‌های اجبار اداری و نمادیت خود توانست منابع را به نفع خودش غصب کند. آغاز نابرابری و آسیب‌های اجتماعی هنگامی بود که جوامع گردآورنده خوراک و شکار به سمت کشاورزی حرکت کردند و هنگامی که کنشگران از ابزار و تکنولوژی‌های جدید برای بهره‌برداری از کالاها و خدمات استفاده کردند و مازاد تولید را افزایش دادند، کسانی که به منابع، نیروی کار و ابزار بیشتر دسترسی داشتند، توانگر شدند و دیگران را در قبال مزد به کار گرفتند و نابرابری نیز افزایش یافت (ترنر: ۲۰۱۰). جوامع اولیه قشربندی شده نبودند. دارایی‌ها باید توسط دست حمل می‌شد و در نتیجه افراد نمی‌توانستند ثروت مادی را انباشت کنند از آنجا که انسجام گروه بسیار اهمیت داشت به‌منظور حفظ انسجام گروه حتی مجازات‌هایی برای کسانی که دعوی قدرت و یا منزلت می‌کردند، اعمال می‌شد اما زمانی که جوامع در کنار رودخانه‌ها و منابع آب ساکن شدند، نیاز به واحدهای جدید باعث تفکیک نهادی و مازاد اقتصادی نوع خاصی از ثروت ایجاد کرد که با توزیع آن مازاد در میان اقشار مختلف نابرابری نیز رخ نمایاند.

نابرابری در دستیابی به فرصت‌های برابر و هم‌چنین عدم دسترسی برابر به منابع ارزشمند (ثروت، نفوذ و قدرت) موجب نابرابری در توزیع عواطف و در نتیجه ایجاد زمینه برای آسیب‌های اجتماعی است. هرچه افراد منابع مادی ارزشمند بیشتری در اختیار داشته باشند، عواطف مثبت‌تری تجربه می‌کنند. حال اگر به منابع آنها منزلت هم اضافه شود، باز هم عواطف مثبت بیشتری را تجربه می‌کنند و در نتیجه سطح بیشتری از اطمینان را نشان می‌دهد و البته این جریان می‌تواند برعکس هم باشد یعنی توانایی کمتر دسترسی به منابع ارزشمند، تجربه عواطف مثبت را کم می‌کند و کسانی که در این شرایط باشند سطح کمتری از اطمینان را نشان می‌دهند.

در داستان‌های شاهنامه معمولاً افراد برای به هم زدن نظم اجتماعی که در اثر ارتباط و هم بودگی بنا کرده‌اند را به سادگی به هم نمی‌زنند و به هم زدن نظم موجود را به امید ساخت جامعه‌ای جدید به نفع خود نمی‌دانند بنابراین در برابر بسیاری از آسیب‌ها و مسائل اجتماعی سعی می‌کردند با سکوت آن را در جامعه حل کنند، اما زمانی که توسط فردی که به نوعی صاحب اقتدار فرهی بود، حرکتی آغاز می‌شد مردم هم به آن می‌پیوستند اما زمانی که دیگر تحمل آن آسیب دیگر قابل تحمل نبود و تداوم آن موجب هزینه‌های زیادی برای جامعه می‌شد، «به نظر می‌آید منش اجتماعی که خاصیت انتقال فرهنگی^۱ میراث‌های معرفت‌شناختی تاریخی و فرهنگی جوامع را به عهده دارد توانسته باشد در منش اجتماعی طبقات فرودست جوامع برون ساخت نوعی ترس و اضطراب توجیه شده^۲ را درونی کرده باشد، که با راحتی بیشتر و خیالی آسوده‌تر در برابر فرهنگ‌های توجیه شده دولت‌های ایرانی، که از هخامنشیان گرفته تا قاجاریان همه کم‌وبیش از همین سنخ تقابلی برخوردار بودند، بتوانند سری که درد نمی‌کند را دستمال نبندند» (تنهایی، ۱۳۹۰: ۴۱).

نمادها

ضحاک پسر نافرمان و ناپاک مرداس، شاه عربستان، به وسوسه ابلیس و با راهنمایی او پدر را میکشد و جانشین او می‌شود. از نظر فردوسی هیچ پسری حتی اگر بد باشد نمی‌تواند دست به خون پدر بیالاید مگر اینکه مادرش به فساد افتاده باشد (یا حقی، ۱۳۶۹: ۱۴)، مگر در نهانی سخن دیگرست / پژوهنده را راز با مادر است

مرداس شاهی خدانشناس و حاکم سرزمین نیزه‌گزار است. او پسری به نام ضحاک دارد که صاحب هزار اسب است. دیو دل ضحاک را تباه می‌کند و او را تشویق و ترغیب به کشتن پدر می‌سازد و بدین‌سان ضحاک با کشتن پدر جانشین وی می‌شود.

ضحاک در نماد اسطوره شناسی ایران نماد مار است و آن نشان اهریمن است. اهریمن زمانی که می‌خواهد به تباهی و زیانکاری پردازد در پیکر و چهره مار به نمود می‌آید. در شاهنامه ضحاک را با اهریمن پیوندی تگاتنگ و ناگسستنی است. فرمانروایی ضحاک یک‌هزار سال به

1 Cultural transition

2 Justified fobia

درازا می‌کشد، نمادی دیگر در این داستان. به باور ایرانیان قدیم، در پایان هر هزاره فریادرس و نجات‌بخشی آشکار می‌شود. ضحاک در واپسین سال حکومتش از همگان می‌خواهد نام خود را بر زیر طوماری بگذارند و گواهی دهند که او دادگرتین شهریار جهان بوده است و همین کار سرنگونی او را سرعت می‌بخشد و یکی دیگر از شخصیت‌های نمادین را وارد داستان می‌کند، کاوه را که آهنگری است ساده‌دل و سپس به نماد دلاوری و بی‌باکی تبدیل می‌شود.

مواجهه با آسیب

بعد از رسیدن ضحاک به قدرت دیو فریبی دیگر می‌سازد و به شکل آشپز بر وی ظاهر می‌شود و برای او از گوشت، تخم‌مرغ و مرغ غذا می‌سازد. ضحاک دل به مهر وی می‌سپارد و برآن می‌شود که به خاطر کار او به وی پاداشی دهد. دیو تنها می‌خواهد که بر دو شانه وی بوسه زند. از بوسه دیو بر دو شانه ضحاک دو مار شگفت می‌روید و آرام را از وی می‌رباید. دیو با این ترفند می‌خواهد که جهان را از مردمان خالی سازد، به همین دلیل پادشاه نگون‌بخت را راهنمایی می‌کند که از مغز جوانان ماران را خورش دهد تا مگر با این پرورش از بین بروند.

در همین زمان مردم ایران دل از مهر جمشید گسسته‌اند و به سوی او می‌شتابند و او را شاه ایران می‌خوانند. پادشاه مار بر دوش به ایران می‌آید تاج بر سر می‌نهد و جمشید را پس از صد سال آوارگی از پا درمی‌آورد و دختران وی ارنواز و شهرناز را به زنی می‌گیرد. ضحاک هزار سال به بیداد و تباهی فرمان می‌راند و هر شب از مغز جان دو جوان خورش برای دو مار می‌سازد. سرانجام دو نژاده ایرانی به نام ارمایل و گرمایل به تدبیر و چاره‌جویی می‌پردازند و به نام آشپز و خوالیگر نزد شاه می‌روند و زمین خدمت می‌بوسند. آنان هر بار گوسفندی را به جای یکی از جوانان می‌کشند و بدین سان هر ماه سی جوان را از مرگ نجات می‌دانند و آن‌ها را به کوه می‌فرستادند و به دامداری می‌پرداختند. کردان از نژاد این جوانانند. شبی ضحاک در خواب می‌بیند که جوانی گرزه گاوسار در دست دمان به پیش وی می‌رود و پالهنگ بر گردن وی می‌نهد. یکی از خوابگزاران خواب ضحاک را این گونه تعبیر می‌کند که آفریدون از مادر خواهد زاد و با گرزه گاو چهرش بر فرق وی خواهد کوفت. در همین ایام فریدون و گاو پرمایه پا به عرصه هستی می‌نهند. آبتین پدر فریدون که از موبدان است به دستور ضحاک کشته می‌شود و فرانک مادر فریدون از بیم گزند ضحاک، فرزند را به مرغزاری می‌برد و او را به نگهبان مرغزار می‌سپارد. نگهبان سه سال

فریدون را با شیر گاو پرمایه می‌پرورد. فرانک که هم چنان از ضحاک بیمناک و هراسان است فرزند را به البرز کوه می‌برد و به مردی دینی می‌سپارد. فریدون تا شانزده سالگی در کوه البرز می‌ماند. فریدون از مادر درباره نژاد و تبار خویش می‌پرسد و مادر داستان را از آغاز برای فرزند بازگو می‌کند. دل فریدون از گفته‌های مادر به درد می‌آید و برآن می‌شود که به ایوان ضحاک حمله کند. در همین ایام که ضحاک در اندیشه یافتن فریدون است مردی به نام کاوه آهنگر نزد وی می‌آید و از ظلم و بیداد او داد سخن سر می‌دهد. کاوه مردم را به یاری فریدون و جنگ با ضحاک فرامی‌خواند. در میان وحشتی که ضحاک به وجود آورده بود کاوه آهنگر کسی است که به دربار او می‌رود و با شجاعت از ضحاک می‌خواهد که از خون پسرش در گذرد، کاوه آهنگر با مطرح کردن خواسته اش نزد ضحاک باعث شکسته شدن افسانه هراس انگیزی ضحاک می‌شود. کاوه آهنگر به طبقه کارگر تعلق دارد که می‌تواند نماینده نقشی باشد که طبقات عامه، به‌ویژه صنعت گران و کشاورزان در انتخاب فرمانروایان محلی داشته‌اند و در داستان هرودوت در باب دیوکس هم جلوه‌ای از آن را می‌توان یافت (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۴۲). کاوه به همین دلیل ویژگی مهم رهبری یکجنبش را دارد، او نمی‌هراسد و خواهان تغییر رویه حاکم بیدادگر می‌شود اما حاکم ظالم حاضر به مصالحه نمی‌شود. از آنجا که زمینه قبلی برای عمل جمعی نیز فراهم بود، احساس نیاز به رهبری، برای اینکه جنبشی علیه ضحاک شروع شود به وجود آمد. حرکت اوتقابل را در زمینه اجتماعی ایجاد می‌کند. وقتی کاوه می‌بیند حاکم ظالم مصالحه نمی‌کند تصمیم به مبارزه می‌گیرد و چرم آهنگری اش را به نمادی برای مبارزه با ستم می‌کند.

از آن چرم کاهنگران پشت پای / بپوشند هنگام زخم درای / همان کاوه آن بر سر نیزه کرد /

همان گه ز بازار برخاست گرد / کسی کو هوای فریدون کند / سر از بند ضحاک بیرون کند
فریدون از آن پس جنگ‌هایی آزادی‌بخش را دنبال می‌کند و سرانجام ضحاک را در بیت‌المقدس شکست می‌دهد و با خواهران جمشید که در اسارت ضحاک بودند ازدواج می‌کند. ازدواج فریدون با ارنواز و شهرناز، خواهران جمشید، نیز بخشی دیگر از نمادهای این افسانه است. این خواهران جمشید که فردوسی در این بخش از داستان از زیبایی و دلربایی‌هایشان سخن می‌گوید، با احتساب ۷۰۰ سال پادشاهی جمشید و ۱۰۰۰ سال پادشاهی ضحاک اکنون ۱۷۰۰ ساله‌اند، اما پُر آشکار است که در اینجا هم زبان رمز و راز سخن می‌گوید و مقصود آن است که فریدون پادشاهی و سروری به گروگان گرفته‌شده آریاییان (خواهران جمشید) را از

چنگ تازیان بیرون می‌کشد، راه کشورداری ضحاکیان را در هم می‌ریزد و شیوه پادشاهی جمشید را پی می‌گیرد:

نشست از بر تخت زرین اوی / بیفکند ناخوب آیین اوی

فریدون که نیمی از جهان را به دنبال ضحاک رفته و سرانجام او را شکست داده است، واپسین مرحله پیروزی خود را کشتن ضحاک و نابودکردن جسم او می‌داند. مردی که سالیان دراز با ظلم و زور و کشتار فرمان رانده سزاوار مرگ است. اما هنگامی که می‌خواهد با گرز گاو سر مغز او را پریشان کند، سروش فرشته از آسمان فرود می‌آید و ندا در می‌دهد که زمان او هنوز به پایان نیامده و باید به جای کشتن، او را به بند کشید و در جایی دور به زندان افکند تا مردمان از گزندش آسوده باشند:

بیامد سروش خجسته، دمان / مزن، گفت: کاو را نیامد زمان / به کوه اندرون به بُود بند اوی

/ نیاید برش خویش و پیوند اوی

فریدون با گرز گاو رنگ به همراه سپاهی به کاخ ضحاک حمله می‌کند. در آن زمان که ضحاک برای یافتن فریدون از کاخ خارج شده فریدون به ایوان وی حمله می‌کند و ارنواز و شهرناز را از مشکوی ضحاک بیرون می‌آورد و از آن‌ها می‌خواهد که به آیین سرشان را بشویند و از آلودگی رهایی یابند. وزیر ضحاک کندرو به او خبر می‌دهد که فریدون به کاخ حمله کرده و شهرناز و ارنواز را به همسری گرفته است. ضحاک دمان به سوی ایوان خویش می‌آید و به نبرد با فریدون می‌پردازد. فریدون تصمیم می‌گیرد که ضحاک را از پای در آورد اما سروش به نزد وی می‌آید و او را از کشتن برحذر می‌دارد. در نهایت ضحاک را به کوه دماوند می‌برد و در آنجا با میخ‌هایی گران‌سنگ فرومی‌بندد.

افراد در جوامع مختلف دارای توانمندی‌هایی هستند که به سبب اختناق جاثران و حاکمان ظالم اجازه بروز نمی‌یابند و در سایه حاکمانی آرمان‌خواه، خداجو و عدالت‌طلب مردم می‌توانند استعدادهایشان را شکوفا کنند، هرچند در آغاز، خودکامگی جمشید باعث بروز یک اندیشه انقلابی در مردم می‌شود و ضحاک به پادشاهی می‌رسد، اما خودکامگی و ستم او بسیار شدیدتر و پیچیده‌تر از جمشید است و به تقابل کاوه و سرانجام دست‌یافتن به نوعی خرد جمعی و آگاهی اجتماعی منجر می‌شود و در نهایت انقلابی شکل می‌گیرد. وقتی فریدون به کاوه می‌پیوندد با یزدان جهان‌آفرین نیایش و راز و نیاز می‌کند و هدفش را به او می‌گوید و از او یاری

می‌خواهد که این نشان‌دهنده ایدئولوژی عدالت‌خواهی و یکتاپرستی در این مقابله است (بذرافکن، ۱۳۹۶: ۱۰۸).

بحث و نتیجه‌گیری

فردوسی در شاهنامه به سبکی خاص جنبه‌های مختلفی از ابعاد زندگی انسان را مورد توجه قرار داده است. وی در قرن چهارم هجری مقارن با قرن دهم میلادی بعد از یاد و ستایش یزدان، صراحتاً خرد و خردگرایی و آگاهی را می‌ستاید و بر آن تأکید می‌کند. تلاش فردوسی بر ایجاد عدالت‌خواهی و مردم‌داری نزد شاهان بوده است. در همین راستا وی همیشه حاکمان را از ظلم کردن بر حذر داشته و تأکید اصلی‌اش بر نیکی و عدالت در برابر ظلم و تباهی است. نقش حاکمان عادل در شاهنامه نقش بسیار مهم و پررنگی در برابر ایجاد مسائل اجتماعی و گسترش آسیب‌های اجتماعی است.

اشعار شاهنامه که داستان‌هایی از فراز و نشیب زندگی اجتماعی انسان است به گونه‌ای حوادث را نقل می‌کند که گویی داستانی واقعی در دنیایی واقعی رخ داده است. وی توسعه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را از زمان هبوط آدم بر روی زمین به گونه‌ای توصیف کرده است که گویی در کمال شگفتی با نظریه‌های جامعه‌شناسی امروزی هم‌خوانی دارد و فردوسی به آن آگاه بوده است.

برگر و لوکمن (۱۳۷۵) در باره اهمیت تاریخ در زندگی روزمره می‌گویند: «من در تاریخی معین زاده شده‌ام، در تاریخ دیگری به مدرسه رفته‌ام، به‌عنوان صاحب حرفه در تاریخ دیگری کارم را آغاز کرده‌ام، اما این تاریخ‌ها همه در درون تاریخ بسیار جامع‌تری قرار دارند و این جای داشتن به طور قطعی موقعیت مرا شکل می‌دهد» و در جایی دیگر (۱۳۹۳) تأکید می‌کنند «هیچ چیز در تاریخ بدون پیوند با گذشته نیست».

فردوسی یکی از مهم‌ترین عوامل پیشگیری و تبدیل یک مسئله به آسیب اجتماعی را خرد و آگاهی می‌داند و آن را بزرگ‌ترین نیاز بشر بر می‌شمارد و پیوسته از آن سخن به میان می‌آورد. در رویارویی کاوه با ضحاک آنچه بارز است، ایستادگی در برابر ستم و شکل‌گیری جنبشی علیه ظلم و ستم و آسیب‌های اجتماعی است در پی رهبری کاوه است که در نقش رهبری آگاه، مبارز

و شجاع، مردم را به مبارزه با جور ضحاک و مقابله با مسائل اجتماعی روز فرامی‌خواند (بذرافکن، ۱۳۹۲: ۱۲۵)

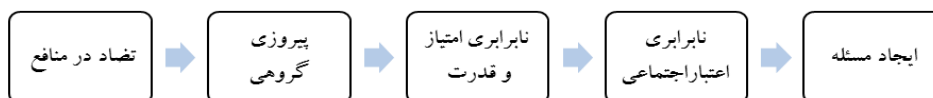
هنگامی که مردم با هم ارتباط برقرار می‌کنند، معمولاً به کنش متقابل می‌پردازند، آن‌ها همچنان که رفتار می‌کنند و رفتارهای یکدیگر را نیز در نظر می‌گیرند. این کنش متقابل اجتماعی الگوهای اجتماعی را به وجود می‌آورد چون «زندگی انسان در ارتباط با سه عنصر خود، اجتماع و طبیعت درگیر است و باید حق هر سه ادا گردد، جهان‌بینی شاهنامه ناظر بر کوشندگی است، نه کامیابی. اگر چیزی را بشود کامیابی خواند، همان کوشش در راه نیکی است» (ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۰). این الگوهای اجتماعی معمولاً ماندگار می‌شوند و پایه‌ای برای سروسامان دادن به نیازها و اهداف افراد در جامعه می‌شوند، یکی از این الگوها ساختار اجتماعی است که تقریباً همیشه به‌وجودآورنده یک نظام نابرابری است. همه چیز در اجتماع موردنظر شاهنامه به رابطه انسان با اجتماع بازمی‌گردد اگر هرکسی حد خود را بداند و جای را بر دیگران تنگ نکند و بر سر راه دیگران قرار نگیرد، کارها بر روال خواهد بود. جنگ‌ها بر اثر فزون‌طلبی افروخته می‌شود و درخواست سهم بیشتر باعث پدیدآمدن آسیب‌ها می‌گردد (ندوشن، ۱۳۸۱: ۲۰). زیمل (۱۹۷۷) نیز این مطلب را با مفهوم «زندگی در مقابل شکل»^۱ بیان می‌کند، از نظر وی زندگی نیروی نامحدود خلاقیت در نظر گرفته می‌شد، در حالی که شکل‌ها به صورت ظرف‌هایی تصور می‌شوند که زندگی را محدود و مهار می‌کند، بنابراین، همه هستی انسان مبارزه‌ای مداوم با زندگی برای غلبه بر شکل است اما همچنان که زندگی خود را از یک شکل رها می‌سازد، به‌ناچار با شکل جدیدی رودررو می‌شود و در واقع شکل جدیدی می‌آفریند. منطق تولید فرهنگی مستلزم کنش‌های آفرینش و ویرانگری است (Nedelman, 1991: 142)، به طور خلاصه، امکان حل و برطرف کردن این تضادها وجود نداشت، این تضاد به‌سادگی بخشی از وضعیت انسان بود، چنانچه در پادشاهی جمشید می‌بینیم، در آن دوران تقسیم‌کار اجتماعی صورت می‌گیرد و جامعه به سازمان‌ها و طبقات مطابق با ویژگی انسان‌ها صورت می‌پذیرد، در دوران او تکامل‌یافته‌ترین ساختار در جامعه ایران باستان به روایت شاهنامه را می‌بینیم، جامعه‌ای که انسان به مدد تعقل و توانایی خود در کنش‌گری ساخته اما زمانی که او را غرور می‌گیرد فره ایزدی از جمشید دور می‌شود و دیگر در کنش اجتماعی انسان‌ها توفیقی به وجود نمی‌آید چون نابرابری‌ها شروع

می‌شوند، «آپورت در تعریف انسان معتقد است کودک آدمی زمانی به انسانی رشدیافته‌تر تکامل می‌یابد، یا طفل وقتی از نظر ذهنی و هوشی رشد می‌کند که بتواند در برابر هنجارهای فرهنگی مقاومت کرده و حتی در صورت تشخیص آن‌ها را نفی کند، چراکه هرگاه نفی صورت گرفت "خود" آدمی شکل می‌گیرد و فرد دارای شخصیت می‌شود. به عبارتی، خود زمانی شکل می‌گیرد که فرد بتواند با ابراز وجود خویش در برابر دیگران به کنش پردازد» (تنهایی، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

وقتی انسان نتواند به اهداف فردی و اجتماعی سالم و به حق خود برسد در عرصه روابط اجتماعی دچار مسئله می‌شود، مسائلی که به نوعی حیات و زندگی اجتماعی او را تحت‌الشعاع آزار و تهدید قرار می‌دهد، در شاهنامه از این موضوع به «داد و دهش» یاد می‌شود، ندوشن (۱۳۸۱) در توضیح داد و دهش می‌گوید: داد به معنای آنکه هرکس حقش را از راه مشترکی که در جامعه تعریف شده بگیرد و دهش به معنای آنکه عدالت نسبی برقرار باشد و ثروت‌های بیهوده در دست کسی جمع نشود و شاهانی مثل فریدون می‌کوشیده‌اند که اینطور باشند. اما برای اینکه متوجه شویم چرا پس از به‌وجود آمدن نظام، نابرابری و آسیب به وجود می‌آید باید به سراغ نظریه مارکس رفت، مارکس سه دلیل اساسی را در این زمینه بر می‌شمرد: تقسیم‌کار اجتماعی، تضاد اجتماعی، مالکیت خصوصی، (شارون، ۱۳۹۶: ۱۰۴) تقریباً هر جامعه‌شناسی که می‌کوشد نابرابری‌های اجتماعی را تبیین کند «تقسیم‌کار» را عنوان می‌کند. هنگامی که تقسیم‌کار در جامعه به وجود می‌آید، یعنی افراد به گونه‌ای فزاینده کارهای متفاوتی را انجام می‌دهند برای برخی فعالیت‌ها به برخی افراد امتیازات ویژه‌ای تعلق می‌گیرد و برخی فعالیت‌ها ارزشمندتر شمرده می‌شود برخی امکان کنترل دیگران برایشان فراهم می‌شود و افراد به انباشت فزاینده این امتیازات در طول زندگی متمایل می‌شوند و همین مسائل باعث بروز و پیدایش نابرابری و مسئله در زندگی اجتماعی می‌گردد تا جایی که مسائلی به وجود می‌آید که برای افراد در تعامل باهم راهکاری نمی‌یابند و تضاد در منافع ایجاد می‌شود، تضاد به معنای مبارزه کنشگران بر سر چیزی ارزشمند است، در جایی که مبارزه هست بعضی کنشگران برنده و برخی بازنده می‌شوند، هنگامی که تضاد وجود دارد و برخی افراد پیروز می‌شوند، می‌توانند بهتر از مخالفان به اهدافشان دست یابند، آنها معمولاً می‌توانند پیروزی خود را گسترش دهند و مزیت خود را نسبت به دیگران افزایش دهند که به نوبه خود به آن‌ها امکان گسترش حتی بیشتر قدرتشان را می‌دهد. سرانجام کسانی که برنده می‌شوند می‌توانند یک نظام نابرابر بسازند یعنی ساختاری که در آن

آنها بالا قرار دارند و فرهنگ و مجموعه‌ای از نهادها آنها را حفظ می‌کنند. این نظام نابرابری به تأمین بقای آنها و نیز گروه آنها و نسل‌های آنها در این موقعیت ممتاز کمک می‌کند. هنگامی که تضاد به وجود می‌آید برخی افراد پیروز می‌شوند و بهتر می‌توانند بر مخالفان پیروز شوند و این مطلب نشانه بروز یک مسئله اجتماعی است چرا که در این مرحله همه افراد از سازوکارها و اهداف موجود در جامعه راضی نیستند بنابراین یا باید این مسئله حل شود و یا به یک آسیب اجتماعی - شاید - در آینده هولناک یا - شاید - منجر به تغییری بنیادین شود. این تضادها و نابرابری‌ها حاصل طبیعی کنش متقابل بین مردم و نهادهاست و نشان از حیات و تحول‌خواهی آن است، در این مرحله این احساس هنوز به آسیب اجتماعی تبدیل نشده و نشان از بروز اهدافی در جامعه می‌باشد که نیازمند وسایل جدید یا تغییر در وسایل موجود برای دستیابی به هدف است، از نتایج این تغییرات به کرات در تاریخ ایران در قالب جنبش‌ها و جریانات بی‌شمار اصلاح‌گرایانه و انقلابات قابل تشخیص است، ورود کاوه، یک آهنگر فقیر، به صحنه اجتماعی، نشانه آن است که در به روی مردم عادی نیز باز بوده که می‌توانند به طبقه فرازین جامعه راه یابند، زیرا می‌بینیم که خانواده کاوه، از آن پس جزو سران درجه اول کشور می‌شوند. تقسیم‌بندی طبقه اجتماعی که در زمان جمشید - به‌عنوان یک دوره آرمانی - صورت می‌گیرد نه برای آن است که هر گروه در طبقه خود محبوس شوند بلکه برای آن است که نظم در کارها گذارده شود، تا حدی که تقسیم‌کار اجتماعی به صورت تخصصی و عدالت‌محور موجب آسایش گروه‌های اجتماعی شود

زهر پیشه‌ای انجمن کرد مرد / بدین اندرون پنجهی نیز خورد



رابرت مرتن (۱۹۵۷) در این باره می‌نویسد: «در یک جامعه منظم اهداف و ابزار یا شیوه‌ها در هماهنگی و یگانگی و تطابق به سر می‌برند، هم پذیرفته شده هستند و هم در اختیار افراد جامعه قرار دارند. عدم تطابق، زمانی ظاهر می‌شود که تأکیدی ناموزون بر اهداف و یا ابزار یا شیوه‌های دستیابی به هدف قرار گیرد. گاهی تأکید بر اهداف در مقایسه با تأکید بر شیوه‌های نهادی شده دستیابی به آن بسیار قوی‌تر است. مورد دیگر در میان افرادی دیده می‌شود که

فعالیت‌هایی که در راستای دستیابی به هدف هستند به‌خودی‌خود معنی پیدا می‌کند به طوری که هدف اصلی فراموش می‌شود و پیروی از شیوه‌های نهادی شده جنبه شعاعی پیدا می‌کند» (مرتین، ۱۹۷۵: ۱۵۷).

درک این استدلال اساسی مهم است، نابرابری از توسعه یک ساختار اجتماعی نابرابر ناشی می‌شود. این طبیعت انسانی، نیروهای مافوق طبیعی، بقای انبساط، یا طبیعت نیست که ساختار اجتماعی را به وجود می‌آورد بلکه این واقعیت است که در همه کنش‌های متقابل اجتماعی ویژگی‌های مهم و معینی به گسترش یک نظام نابرابر که ساختار اجتماعی می‌نامیم کمک می‌کند. نابرابری از آن رو پدید می‌آید که طبیعت زندگی اجتماعی ما چنین است که الگوهای اجتماعی به وجود آوریم، یکی از این الگوها ساخت اجتماعی است و ساختار اجتماعی تقریباً همیشه نابرابر است و از آن گریزی نیست آنچه این مسئله را به آسیب تبدیل می‌کند یا آن را به نشاط، پویایی و پیشرفت و توسعه مبدل می‌سازد چگونگی برخورد با آنان است و تعامل بین طبقات نابرابر می‌تواند منجر به پویایی یا آسیب و یا حتی یک دگرگونی بنیادین شود. کوشش‌های قدرتمندان، نهادهای اجتماعی، فرهنگ، اجتماعی شدن و زور از جمله عواملی است که می‌تواند به استمرار این نابرابری کمک کند و آن را به آسیبی اجتماعی بدل کند و یا به‌عنوان عاملی برای توسعه و پویایی اجتماعی تبدیل کند. به سود هر کس است که به گونه‌ای موفقیت‌آمیز بر اداره جامعه اثر بگذارد اما ممکن است به شیوه‌هایی متفاوت این کار توسط افراد انجام شود، با خرد مانند کیومرث و یا با زور مانند ضحاک. نهادهای مسلط نیز به این نابرابری کمک می‌کنند. فرهنگ نیز مجموعه‌ای از عقاید و اندیشه‌ها، ارزش‌ها و قواعدی است که مردم با گذشت زمان در برخورد با محیطشان می‌پذیرند، آنچه از این فرهنگ مهم است آن است که این‌ها باید سودمند باشند چون برای ما کارکرد دارند و کنش‌های ما را تبیین و هدایت می‌کنند، باید دید این فرهنگ در برابر نابرابری‌ها چه می‌گوید و مردم با نابرابری‌ها کنار می‌آیند و یا در برابر آن می‌ایستند و یا با تعامل و گفتگو به دنبال فهم مشترک‌اند!

در صورت بروز چنین وضعی که انسان در زندگی اجتماعی و فردی خود دچار آشفتگی در تعامل با دیگران شود به طوری که عدم آرامش و پریشانی و اضطراب، سرتاپای او و روابط اجتماعی وی را در بر گیرد، چنین اشخاصی در زندگی اجتماعی دچار مسئله اجتماعی می‌شوند، وقتی آشفتگی و پریشانی، گریبان افراد جامعه را می‌گیرد در نتیجه سرگردانی و گاه تمایل به

سوی کژرفتاری در مردم به وجود می‌آید، از این رو افراد آماده آسیب‌های جدی می‌شوند و توان ارزیابی و انتخاب را در فضای دیالکتیکی جامعه از دست می‌دهند و به سهولت تحت تأثیر مسائل اجتماعی آسیب‌پذیر می‌شوند (امام جمعه، ۱۳۸۷: ۵۴)

آگاهی و ایدئولوژی در شاهنامه در این راستا نقش جدی بازی می‌کند چنانچه در شاهنامه در اغلب مواقع در چنین موقعیت اجتماعی به خاطر فقدان آگاهی بیشتر افراد نمی‌توانستند کارهای بزرگی به نفع جامعه انجام دهند و مردم چشم‌به‌راه نخبگان کاریزماتیک بودند و فضای ابهام و بحران مانع عمل اجتماعی مطلوب می‌شد، آگاهی و ایدئولوژی می‌تواند این فضای ابهام را به نفع همبستگی افراد تغییر دهد، آنچه در داستان‌های شاهنامه مشهود است این است که این نابرابری‌ها چگونه به گوش حاکمان می‌رسد و حاکمان چطور در برابر آن پاسخگو هستند و در این میان نقش نزدیکان دربار و یا نهادهای اجتماعی نیز مهم است. تأثیر انقلاب فریدون و کاوه بر علیه ضحاک بر سرنوشت فریدون که در واقع یکی از بنیان‌گذاران فرهنگ در شاهنامه از او نام برده می‌شود یکی از این تأثیرات مهم جریان اجتماعی است، وقتی مردم بر خلاف جریان خرد و ایدئولوژی و آگاهی به فرد یا جریانی احساس تعلق و یا وابستگی پیدا کنند زمینه برای بروز آسیب‌های اجتماعی و ظلم به مردم و حفظ جایگاه ظالم آماده می‌شود و بدیهی است افرادی که ظالم را می‌پذیرند و به او تعلق خاطر ذهنی پیدا می‌کنند باید تحت تأثیر منافع او و هراس از او عمل کنند و در نتیجه زورگویی‌های جاهلانه زمینه آسیب‌های اجتماعی را فراهم خواهد کرد.

در شاهنامه آگاهی و ایدئولوژی و خرد همواره در ارتباطی مستقیم و از بالا به پایین است یعنی ستانده‌ها (مردم و سطح پایین در جامعه و در کف هرم قشربندی جامعه) فقط می‌پذیرفتند و پیروی می‌کردند و همانطور که در شاهنامه پیداست فردی نخبه و با روحیاتی کاریزماتیک می‌توانست این ارتباط بین حاکمان و مردم را ایجاد کند و یا مفاهمه به وجود آید که در اغلب موارد این رضایت مربوط به خردورزی پادشاهان بود و یا با جنگ و اعتراض و جنبش اجتماعی خواست عمومی مردم حاکم می‌شد که این جنگ ناشی از تشخیص مردم در برابر مسئله اجتماعی بود که آن را دیگر مسئله نمی‌دانستند بلکه نوعی آسیب برمی‌شمردند، در اینجا مهم این بود که چطور آسیب را به اطلاع حاکمان نظام برسانند .

در شاهنامه، طبقه‌بندی اجتماعی به جمشید پیشدادی منسوب است. بر این اساس، جمشید مردم را به چهار گروه تقسیم کرد و جایگاه و اندازه هر گروه را مشخص نمود. این چهار گروه به ترتیب عبارتند از: اتوزیان (روحانیان)، نیساریان (جنگجویان)، بسودی (کشاورزان) و اهتوخوشی (پیشه‌وران). این طبقات اجتماعی که به نوعی نهادهای اجتماعی بزرگ و عمده جامعه بودند نقش عمده‌ای در بازتاب نابرابری‌ها یا همان مسئله‌های اجتماعی به حاکمان داشتند. این نهادها در معرفی نخبگان کاریزماتیک مثل رستم و کاوه اثر فوق‌العاده‌ای داشتند. بودون (۱۹۳۴) از نقش واسطه‌گری نهادها در اثرات بازخوردی به سه مدل اشاره می‌کند و در تحلیل این فرایند می‌تواند به ما کمک کند. اولین آن نقش تکرارشونده دارد؛ در این حالت ستانده‌های عملکرد نظام یعنی افراد جامعه، سندیکاها و اتحادیه‌ها و ... نه بر روی خود نظام کنش متقابل با عناصر گوناگونش اثر می‌گذارند و نه بر محیطش، دقیق‌تر بگوییم نظام نه تغییری در محیط ایجاد می‌کند و نه در روابطش با محیط. بنابراین مسئله یا پس زده می‌شود و یا نادیده انگاشته خواهد شد. به بیان دیگر می‌توان گفت گفتمان غالب جامعه ناشی از روزمرگی و عادت می‌شود و افراد در جریانی قرار می‌گیرند که خود را فاقد اختیار لازم می‌دانند و این مسئله می‌تواند زمینه بروز آسیب‌های اجتماعی را فراهم نماید، از دیدگاه فردوسی در شاهنامه ورودی ساختار جامعه انسان‌هایی هستند که از نظر هستی‌شناسی و جایگاهشان انسان صاحب فکر و خلاقیت هستند و در چنین جامعه‌ای خلاقیت و کنشگری و فهمیدن بودن انسان به عادت زدگی و روزمرگی تبدیل می‌شود و زمینه برای بروز مسائل اجتماعی و تبدیل آن‌ها به آسیب آماده می‌شود البته به قول بلومر (به نقل از تنهایی: ۱۳۹۱: ۶۲۲) ممکن است در جامعه ولوله‌هایی^۱ هم صورت گیرد و فرد نسبت به موضوعاتی خاص حساس شده و ضمن احساس تعلق و مسئولیت نسبت به مسئله، تحت تأثیر مواردی قرار گرفته و به توجه و فعالیت بیشتر از ساخت فرهنگی غافل شده و نسبت به موضوعاتی که وی را به ولوله درآورده حساس‌تر شود البته این قضیه در مرحله دوم شدت بیشتری دارد، دومین نوع از فرایندهایی تشکیل شده است که مجهز به مکانیسم اثرات بازخوردی هستند که منحصراً از ستانده‌ها به سوی نظام کنش متقابل (یا وابستگی متقابل) عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، این نوع فرایندها، هیچ دگرگونی مستقیم یا غیر مستقیمی در محیط ایجاد نمی‌کند. در این حالت بودون آن را تجمعی می‌نامد. به عبارت دیگر مطالبه‌گری درون جامعه منتج به تغییر در پاسخ به مسائل اجتماعی نمی‌شود و آن

مسائل علی‌رغم نارضایتی عمومی باقی می‌مانند چون گفتمانی در جامعه و در نتیجه معنایی مشترک بین افراد تشکیل نمی‌شود ولی حرکات و کنش‌هایی به صورت نمادین در جامعه شکل می‌گیرد، در داستان‌های شاهنامه احساس مسائل اجتماعی تا آنجا که قابل تحمل است توسط افراد مورد سازش و مدارا قرار می‌گیرد و تن به تغییر و یا آشوب و آسیب نمی‌دهند، این مسئله در داستان فریدون، ضحاک و ... کاملاً مشهود است. تنهایی (۱۳۹۱) در کتاب بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی مدرنیته در گذار ضمن تفسیر دیدگاه بلومر در بخش پویایی‌شناسی این نظریه و به نقل از وی از اصطلاح جنبش‌های اجتماعی نمایشی^۱ استفاده می‌کند که ذیل این مفهوم با تأکید بر کنشگری و نمادین بودن بسیاری از کنش‌ها در جوامع می‌توان نتیجه گرفت که در این مرحله تنها ممکن است جنبش‌هایی مثل مدگرایی در جامعه اتفاق بیفتد و نمادها به‌عنوان فریادهایی به اعتراض در برابر مسائل و آسیب‌های اجتماعی تبدیل شوند و بالاخره سومین نوع شامل فرایندهایی است که دارای اثرات بازخوردی بر روی محیط هستند بدون آن را دگرگونی نامیده است، بدون معتقد است اگر در این فرایند مسائل نتوانند ساختار را در راستای حل مسائل اجتماعی به چالش بکشند و خود را ترمیم نکنند تبدیل به یک آسیب اجتماعی می‌شود که می‌تواند باعث دگرگونی و یا حتی انقلاب شود. نقش کاوه در قیام علیه ضحاک، جنگ کیومرث علیه دیوان و داستان‌های دیگر می‌توان این مدل را کاملاً مشاهده نمود. البته جنبش‌های مردمی در این راستا ممکن است جنبش‌های عام و خاص نیز اتفاق بیفتد جنبش‌های اجتماعی عام^۲ قادر است تا گردآورد مسائل اجتماعی، گروه‌های متفاوتی را جمع کند تا پیرامون مسائل اجتماعی نقطه‌نظرات مشترکی را هم‌فهمی کرده و به صورت جمعی دنبال کنند. بنابراین ممکن است گروه‌ها و قشرهای متفاوتی به این جنبش بپیوندند مثل قیام کاوه، البته در ادامه بلومر -به نقل از تنهایی- اشاره می‌کند که امکان ایجاد جنبش‌های خاص^۳ نیز وجود دارد یعنی به جای هم‌نوایی گروه‌ها، ضدیت وجود داشته باشد و فرجام این ضدیت ممکن است درگیری باشد مانند داستان فریدون، تقابل در نوع عام می‌تواند به دیالکتیکی تکمیلی منجر شود ولی در نوع خاص، دیالکتیک عموماً قطبی است و ممکن است به تغییر و تحول کلان و بزرگی بیانجامد در نظریه منش‌ها، هر عنصر فرهنگی سیستمی منسجم و تکاملی است که در سطح نظام‌های اجتماعی پراکنده می‌شود و خود را تکثیر

1 Expressive

2 General

3 Special

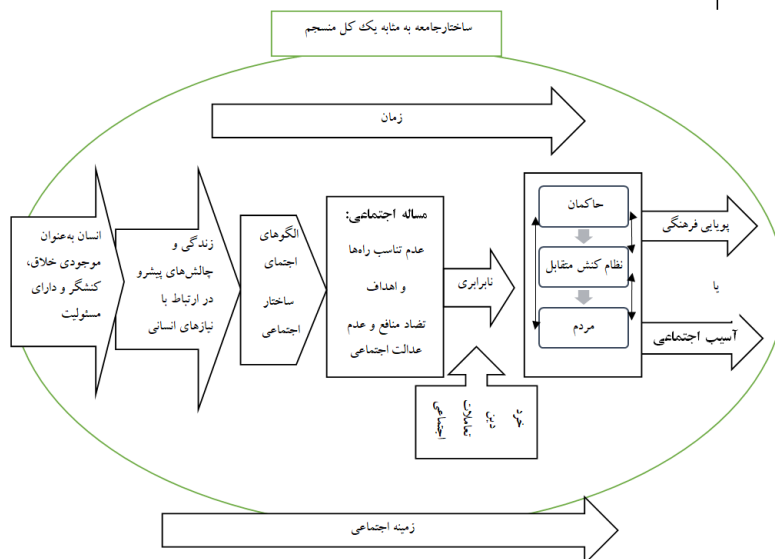
می‌کند و الگوی کردار حاملان خود را تغییر می‌دهد و جهش می‌یابد و نسخه‌هایی نو و متمایز را پدید می‌آورد، فرض من آن است که این پویایی است که در ارزیابی منش‌ها اهمیت دارد و نه متن صرفشان، چراکه پویایی یک منش در زمینه اجتماعی‌اش معنای حقیقی آن را می‌سازد و تأثیر عینی آن را در میان آدمیان به صورت پویایی یا آسیب اجتماعی در قالب ساخت معنایی نشان خواهد داد. «گفتمان مطالبه‌گری» در شاهنامه برآمده از تحول طبیعی جامعه‌ی ایرانی و همزاد با فرایند توسعه‌ی اجتماعی در تاریخ اجتماعی ایران در دوران اسطوره‌ای به روایت شاهنامه است. براساس پارادایم بلومری به شیوه‌ی سندیکالیسم تفسیری و دیالکتیک مثبت و در دستگاه نظری طبیعت‌گرایی دیالکتیکی، چنین مطالباتی، بی‌تردید براساس تفسیر جامعه‌ای و تجربه‌ی جمعی روزمره ساخته شده و بدون دخالت هیچ عامل بومی یا خارجی برخاسته از توسعه‌ی درک و خرد جمعی هرروزه مردم است» (تنهایی، ۱۳۹۷).

پس از آنکه این رابطه شکل گرفت مسئله اجتماعی می‌تواند با تغییرات جدی در جامعه حل شود و یا در صورت عدم مفاهمه در کنش‌های متقابل میان ستانده‌ها یا مردم با حاکمان توسط نیروهای میانجی ممکن است به تناقض در جامعه بینجامد و متقابل بودنشان نشانه‌ای از تناقض باشد به این معنی که یکی دیگری را نمی‌تواند تحمل کند و هستی هر کدام به معنای نابودی دیگری است.

ظهور و بروز فردیت شهروندی، می‌تواند به جنبش آرام مدنی یا «جنبش مطالبه‌گری اجتماعی» بینجامد و سرانجام، در صورت تحمل‌نشدن در آشکال نادیده‌شدن، خاموشی‌گرفتن یا سرکوب‌شدن، به زمینه‌سازی و گسترش آسیب‌هایی چون کاهش «اعتماد و امنیت اجتماعی» و «امید به زندگی» منجرشده و به تخریب «خود ملی» جامعه می‌انجامد که نمونه‌های بسیاری از آن را در تاریخ اسطوره‌ای ایران به روایت شاهنامه می‌توان دید: در داستان ضحاک، در داستان فریدون و چنین فراگرد تاریخی در هر جامعه‌ای، به آسیب‌هایی چون خودکشی، جرم، افسردگی اجتماعی، ناامیدی و بی‌اعتمادی تاریخی، و گاه به شورش و با نگاهی مثبت، به جنبش‌های انقلابی، راه خواهد برد (برگرفته از یادداشت‌های تنهایی، ۱۳۹۷). نمونه این مطلب را می‌توان در داستان ضحاک مشاهده کرد؛ آنجا که ضحاک در صدد کسب «تأیید مردمی» است به تصور اینکه با این تصدیق ظاهری گناهانش شسته می‌شود. از اینجاست که کاوه سر برمی‌آورد. در اینجا حتی تأیید یک کاسب کم اهمیت چون کاوه برای او مهم است. کاوه به او پرخاش

می‌کند و ضحاک کوتاه می‌آید، درباریان او را از این کوتاه‌آمدن سرزنش می‌کنند و او می‌گوید که مرعوب حقانیت شده است، جواب ضحاک به درباریان ناشی از این است که ستم‌دیدی، نیروی سهمگین خود را دارد که سرانجام سر برمی‌آورد.

فهم مشترک در کنش متقابل نمادین این سه طبقه می‌تواند منجر به پویایی اجتماعی شود و در این فضای دیالکتیکی موجود تضاد تبدیل به پویایی و در غیر این‌صورت به تناقض و آسیب منجر شود، ایجاد شرایط گفتگو در یک موقعیت منطقی می‌تواند این جامعه را به یک جامعه یگانه، پویا و خوشحال رهنمون کند و در غیر این صورت شکاف و عدم اعتماد موجب صدمه‌زدن به «خود ملی» و در نهایت آسیب اجتماعی شود، به قول توکویل (۱۹۶۹)، این امر موجب خودخواهی و فردگرایی مفرط خواهد شد و این اتفاق می‌تواند بذر هر فضیلتی را خشک کند و مفاهیمی مثل عشق، معنا و تعامل و کنش متقابل را در پیشگاه خودخواهی قربانی کند. در شاهنامه عشق ناکام نشانه عدم سلامت جامعه است، این ادعا را می‌توان در داستان پیوند زال و رودابه مشاهده نمود. در داستان هفت خان رستم نیز می‌بینیم که طی هفت مرحله تا رسیدن به مقصود کنایه از این دارد که بی‌کوشش و بدون روبه‌رویی با خطر و مسئله‌های اجتماعی هیچ کار بزرگی پیش نمی‌رود مگر با فهم ساختار مشکل و مسائل موجود و چالش دیالکتیکی با آن‌ها. در ذیل فرایند مفاهیم را به شکل نمودار ملاحظه می‌کنید:



منابع

- ابن خلدون (۱۳۴۴) مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۸۸) جامعه‌شناسی پیشقراول در غرب جدید، تهران: بهمن برنا.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۹۰) جامعه‌شناسی دینی در شرق باستان، تهران: بهمن برنا.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۹۱) بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی: مدرنیته در گذار، تهران: انتشارات علم (چاپ اول).
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۹۲) جامعه‌شناسی نظری «مبانی، اصول و مفاهیم»: مطالعه‌ای در باب جامعه‌شناسی معرفت علم جامعه‌شناختی، تهران: بهمن برنا (ویرایش چهارم).
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۹۴) بازشناسی تحلیلی نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی: مدرنیته/اخیر، تهران: انتشارات بهمن برنا (چاپ اول).
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۹۴) جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی نظریه، تهران: نشر بهمن برنا، چاپ دوم.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱) ایران و جهان از نگاه شاهنامه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱) چهار سخنگوی وجدان ایران (فردوسی، مولوی، حافظ و سعدی)، چاپ دوم، تهران، نشر قطره.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۵) داستان داستان‌ها، تهران: امیرکبیر.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۷) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۷) رستم و اسفندیار در شاهنامه، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اکبری، منوچهر (۱۳۹۰) فردوسی پژوهی، دفتر اول، خانه کتاب: تهران.
- امام جمعه (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی فرهنگی، تهران: بهمن برنا.
- بذرافکن، مهتا (۱۳۹۶) جامعه‌شناسی شاهنامه فردوسی، تهران: انتشارات از نو.
- برگر، پیتر؛ لوکمن، توماس (۱۳۷۵) ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی فرهنگی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴) طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- بوتول، گاستون (۱۳۷۶) جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخجسته، چاپ سوم.
- بودون، ریمون (۱۳۸۳) منطق کنش اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات توتیا.

- بودون، ریمون (۱۳۸۹) *ارزیابی انتقادی نظریه‌های تغییر اجتماعی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران: نشر علم.
- بیرو، آلن (۱۳۶۶) *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: کیهان.
- ترابی، علی‌اکبر (۱۳۷۶) *جامعه‌شناسی ادبیات*، تبریز: انتشارات فروغ آزادی.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۸) *جامعه‌شناسی شهری*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۵۰) *فر در شاهنامه*، تبریز: انتشارات کمیته استادان دانشگاه تبریز.
- دبیری، غزال؛ اولگ، گرابار و دیگران (۱۳۹۲) *شاهنامه و پژوهش‌های تازه*، تهران: نشر پایان.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۶) *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: انتشارات نیلوفر.
- رزمجو، حسین (۱۳۷۵) *انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- رضا، فضل‌الله (۱۳۸۴) *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رنجبر، احمد (۱۳۷۲) *هشت مقاله (اجتماعیات در ادبیات)*، تهران: انتشارات اساطیر.
- رنجبر، احمد (۱۳۷۹) *جاذبه‌های فکری فردوسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- روشه، گی (۱۳۷۶) *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷) *تاریخ مردم ایران*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱) *نامه نامور*، تهران: سخن.
- شارون، جوئل (۱۳۹۶) *ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷) *شاهنامه*، تهران: امیر کبیر.
- فلیک، اوه (۱۳۹۱) *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۷۸) *فلسفه صورت‌های سمبلیک (جلد دوم: اندیشه اسطوره‌ای)*، ترجمه یدالله موقن، تهران: نشر هرمس.
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۰) *مازهای راز*، چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.
- کیویستو، پیتر (۱۳۸۸) *اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- گنوویدن، گرن (۱۳۷۸) *فتودالیسم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر قطره.
- لوونتال، لئو (۱۳۸۶) *رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدرضا شادرو، تهران: نشر نی.
- لوی استراوس، کلود (۱۳۵۵) *دیدگاه مردم‌شناسی*، ترجمه نعمت‌الله تقوی، تهران: نیا.

- لیتل، دانیل (۱۳۷۳) *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: نشر معرفت‌شناسی.
- مرتن، رابرت (۱۳۷۹) *جامعه‌شناسی مشکلات اجتماعی*، ترجمه سیمین تولایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۴) *هویت ایرانی و زبان فارسی*، تهران: انتشارات باغ آینه.
- موحدفر، یاسر (۱۳۹۰) *دفتر دوم فردوسی‌پژوهی*، تهران: خانه کتاب.
- مهاجرانی، عطاءالله (۱۳۷۲) *حماسه فردوسی (نقد و تفسیر نامه نامور)*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- نولدکه، تئودر (۱۳۷۹) *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: انتشارات نگاه.
- هینلز، جان (۱۳۸۶) *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۴) *بهین‌نامه باستان*، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۲) *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات سروش.
- آقاحسینی، حسین؛ ربانی، رسول (۱۳۸۰) «تحلیلی بر مسائل اجتماعی درنخستین داستان‌های شاهنامه»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، ش ۱۵، صص ۱-۲۲.
- آقاحسینی، حسین؛ ربانی، رسول (۱۳۸۵) «تحلیل و بررسی آسیب‌های فردی و اجتماعی از دیدگاه بزرگان ادب فارسی»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره بیست‌وپنجم، شماره سوم، پاییز، صص ۱۷-۳۰.
- Blumer, Herbert (2004) *George Herbert Mead and human conduct*, Altamira, Newyork.
- Ferdousi journal Royal Asiatic society of Bobay, 1917-21, XXV, Bombay, 1927
- Guard, Albert (1935) *literature and society*, Boston.